

عبداله ایوبیان

« به کوردی بیت بلیم لیم مه کره ایراد »
« دبیری شوانی وبله، آله کوکه »

از

نشریه

دانشکده ادبیات تبریز

سال هشتم

بهار سال ۱۳۳۵

بررسی و تحقیق زبان و ادبیات کردی
(چریکه‌ی ۴۵)

خج و سیامند

Barzhawand u lêkolhînaway zomân u hêzhâ-wêzhî Kurdî
Cêrikay

Xaj u Syâmand

چاپخانه شرکت سهامی چاپ کتاب آذربایجان

مکری - هکاری - سورانی - بختیاری - بادینانی - گیلی - لکی - هورامانی
 شیروانی - فیلی - لو لو - جزیری - ژه نگاری - هریری - جوانروئی - روندی
 چکوانی - روزیکی - سولیمانی - کلهری - براخویی - زنگنه یی - دو ملی و ..
 و لهجه ها و شاخه های فرعی بسیار زیادی وجود دارد .

بین لهجه های کردی لهجات کرمانجی (شمال غربی) و هورامانی (گورانی)
 در تاریخ تطوّر زبان کردی ادبی اهمیت خاصی یافته است (۳) (فرهنگ کردی)
 لهجه های عامیانه هر محل آینه وضع اجتماعی و اقتصادی و عمومی ساکنین
 آن مرز و بوم (دیوار) است ، بقول : (پروفسور ژیروکوف) زبانشناس معروف
 احتمال کامل میرود که لهجه عوام محلی از حیث لغات و قواعد صرف و نحوی آثار
 وضع قدیمی را نگاه داشته باشد و آن آثار قدیمه در زبان ادبا و اشخاص روشنفکر
 از بین رفته باشد از این حیث بهیچوجه نباید در مذاقه لهجه عوام (در هیچ نقطه ای)
 تسامح ورزید :

زبانشناس و متخصص علم تاریخ باید همه زبانها و لهجه های مختلفه را
 مورد بررسی خود قرار بدهد چه زبانهای دارای ادبیات و چه لهجه های عوام .
 پیش از مطالعات علمی بهیچوجه نمیتوان گفت که تحقیقات فلان لهجه بیجا و بی
 فایده خواهد ماند بلکه بالعکس همیشه میتوان امید داشت که نتیجه مطالعه و
 تحقیقات یک پرتو نو بر اصول زندگانی تاریخی بشر میافکند . تشخیص و حدود
 لهجه های فرعی کردی کار بسیار دشواری است . لهجه مکری در قلمرو غالب لهجه ها
 نقش زبان رسمی و لهجه بین الطوائفی را دارد و روی همین اصل است که غالب
 مستشرقین و محققین زبان شناس توجه مخصوصی بآن دارند (۱)

این نکته شایان توجه است که بین عشایر کرد افراد هر طایفه ای علاقه عمیقی

(۱) : مورگان - اسکارمان - فاسوم - میجرسون - استاد امین زکی و کرمانج این
 نظر را تأیید می کنند

بخصوصیات ایل خود دارند نیامیختن با بیگانه حتی با سایر طوایف کرد و حس تقویت خصایل و سنن و از آن جمله حفظ لهجه کرمانجی (رمی - ابلی) از شئونات و روشهای قابل احترام هر کرمانجی بشمار میرود و حال آنکه این امر در میان کردهای شهر نشین باین شدت نیست بنا بر این تغییرات لهجه شهریها سریعتر ازطور لهجه کوهستانی ها صورت میگیرد لهجه های همدانی - تویسرکانی - ملایری - بروجردی از این قبیل اند آهنگ لغات و اصطلاحات آنها از لحاظ شدت و کشش برخی اصوات (فونتیک خاص کلمات) تغییر میکند و حتی احتمال میرود که بعدها بعضی کلمات هم فراموش شود .

در کردستان عراق با رونق گرفتن کردی جدید که هدف آن سیر و تکامل وحدت زبان کردی است ؛ لهجات : شیروانی - آکری - کویی - هریری - باتاسی خوشنای - مزوری - هرکی - ژنگاری - برورای - تیله شانی - داسنی - دودائی دوسکی - جافی . . . داخل جریان شده و غالب لهجه ها، خاصه فرعی و شاخه های کوچک تر حل میشود و فونتیک آنها نیز تابع قاعده و آهنگ عمومی میشود . در بعضی نقاطیکه قلمرو زبان فارسی است مثل همدان - تویسرکان - ملایر و بروجرد و غیره چنانکه اشاره شد این لهجات (کلمات و اصطلاحات) با مشخصاتشان رفته رفته فراموش میشود . سخن اینجاست که آیا این زبان و لهجه های آن که هنوز خوب مطالعه و شناخته نشده است فراموش و از بین رود ؟ البته نه . این کوشش خود پاسخی است . زبان کردی در قرون اخیر مورد توجه دانشمندان زبان شناس و کرد شناسان غربی و شرقی قرار گرفته است علماء متتبع خارجی و دسته ای از نویسندگان و محققین بزرگ کرد در عهد اخیر در توسعه دایره فرهنگ کردی و روشن کردن نکات و گوشه های تاریک این زبان و ادبیات آن زحمات جالب توجهی تحمل و آثار گرانبهائی بوجود آورده اند .

از جمله محققین و زبان شناسان که در زمینه و تدوین فرهنگ کردی قدم‌های مؤثری بر داشته اند محققین زیر را باید نام برد: گارزنی - یوستی - ژابا - سوسن هوتم - شیندلر - کوری - نیکتن - لرج - شود زکو - تیز - مولر - نوئل ایوانف - الیازف - خاچاتورف دوفرزن - ویلیام جکسن - لابلارد - یوسف ضیاء - الدین خالدی - پل بیدار - اپریم - ماکاز - لوکوک - کریستن سن - میچرسون پل مارگریت - اوژن اوین - باجر - مادام منانت فرانسوی - میسیون علمی مورکان فوسوم - اسکارمان - اوبلی - ژوکوسکی - باچوسکی - روزه لسکو - مینورسکی و غیره (۱)

از محققین کرد باید نام: استاد داماو (حزنی مکریانی) استاد محمد امین زکی - دکتر کامران - استاد توفیق وهبی - استاد پیر میردسلیمانی - استاد گوران سجادی - کرمانج - گیو - مردوخ ... را نام برد مع الوصف بعات عدم دسترسی و اطلاع کامل و معلومات کافی و سایر اشکالاتیکه برای محققین پیش آمده است تا حال موفق بتدوین يك فرهنگ جامع و کاملی در زبان کردی که حاوی جنبه علمی و زبانشناسی و شامل کلیه لغات لهجات کردی باشد نشده اند.

کردی یکی از زبانهای بسیار جالب توجه شیرین خوش آهنگ متناسب الاجزاء غنی عمیق و صریح است و دارای زیبایی خاصی میباشد. زبانپست فلسفی و هنری و علمی و فصاحت وسیع و بلندی دارد (۲) بلاغت ادبیات کردی در حد خود بسیار گرانمایه و شاهکارهای ادبی این زبان از نظر هنری و علمی دارای امتیازات و ارزش فراوانیست.

آثار گرانهای ادبیات کردی را بدو قسمت متمایز میتوان تقسیم کرد

۱ - آثار نظمی و نثری شعراء و نویسندگان بزرگ کرد که از چند قرن پیش آنرا بوجود آورده اند مانند آثار شعراء و نویسندگان زبان فارسی و غیره

(۱) فرهنگ کردی کرمانج - سبک شناسی استاد بهار (۲) Grammair kurde

عبارت از يك سلسله دواوین و آثار نثری است البته این زمینه از ادبیات که باید نام آنرا ادبیات جدید کردی گذاشت روز بروز وسعتش بیشتر میشود و امروزه در مراحل عالی هماهنگ زبانهای زنده سیر و ر شد میکند از مهمترین و مشهورترین شعرا و نویسندگانیکه در این قلمرو آثار جاویدانی از خود بیادگار گذاشته اند باید:

پیرشار یار - ترموکی - بابا (۹۳۵ الی ۱۰۱۰ میلادی) جزیری (۱۴۰۷
 ۱۴۸۰ م) نالی (۱۷۹۷ - ۷۵۵ م) سالم (۱۸۰۰ - ۸۸۶) مولوی (۱۸۰۶ - ۱۸۸۲ م)
 گوردی (۱۸۰۹ - ۱۷۴۹ م) کویی (۱۸۱۵ - ۱۸۹۲ م) خریق (۱۸۵۱ - ۱۹۰۷ م)
 پیربابای مگری - پیرمیرد (۱۸۶۷ - ۱۹۵۰) و معاصرین: پیرمیرد مگری - گوران
 زیور - سلام - بی کس - بیسارانی - وفائی - هونر - هزار - هیمن - بیژن - کامران
 هیدی کرمانج و . . . نام ببریم در تاریخ ادبیات کردی - علا الدین سجادی بیش از
 دوست شاعر را که دیوان دارند نام میبرد . (۱)

نگارنده « ادبیات کردی و شاهکارهای نظم و نثر معاصر کردی » (بزبان کردی)
 اشاره بتعداد بیش از ۷۰۰ شاعر که در حدود پانصد و سی نفرشان رنگ حماسی
 و ملی دارد کرده است ص ۱۲ Y. F. K

۴ - چریکه ها (بیتها) ی کردی یا آثار کلاسیک که این قسمت تشکیل
 قسمتی از ادبیات قدیم کردی (بعد از اسلام) را میدهد

(کرمانج) در رساله ادبیات کردی شاهکارهای نظم و نثر کردی (بزبان
 کردی) در باب چریکه های کردی : بعضی ها را در مقام (ایلید - وادیسه) (هومر)
 (هاملت) (شکسپیر) و (شاهنامه) (فردوسی) قرار داده است

ادیبه و دانشمند بزرگ فرانسوی لوسی پول مار گریت L P Margrette
 و دکترا ا. ب در کتاب ذیقیمت خود (بررسی در شعر و ادبیات کردی) ایشان
 هم تقریباً ادبیات کردی را با ادبیات عامیانه و آثار شعرا و ادبا تقسیم مینمایند و بعد

از تحلیلی از آثار جاویدان : ترموکی و خانی و کوئی و غیره در باره فرهنگ و ادبیات عامیانه کردی اینگونه نظر میدهند

« ادبیات عامیانه کردی که از حیث قصص و داستان، آهنگ و نغمات موضوع و حکایات بسیار غنیست و مؤلفین و گویندگان آنها زن یا مرد، مجهول و ناشناس میباشند دارای انواع و فروع و متعدد میباشند. نویسندگان (بررسی در شعر ادبیات کردی) ادبیات عامیانه کردی را به (۱۱) قسم تقسیم کرده و هر قسم را از حیث زمینه و موضوع با ذکر مشخصات علیحده تعریف میکند. در اینجا آنها را بطور خلاصه ذکر میکنیم - آوازه‌های عشقی حماسی - سرودهای مذهبی - هنر نمائی و اسب سواری ترانه‌های دینی - تشییع جنازه تعزیه وداع - نغمه‌های هجران زن و شوهر - لائی لائی - که بیشتر از طرغ زن‌ها سروده میشود - تصنیفهای بهار و شکار و یا نیرو و زیبائیهای طبیعت و کوهستان و ... نقل از (گزینش - شاعرکارهای ادبیات ... شکل نظم و سبک شعر در کردی : شعر در زبان کردی بسیار آزاد است بقول پل آ به P. Abbé مؤلف گرامر کردی - شعر کردی کاملاً طبیعی است هیچ چیز مصنوعی داخل آن نمیشود شعر کردی عموماً اندازه پایه و روش برای تقلید کردن ندارد .

آنچه که مناسب و مقتضی و قابل ملاحظه است آهنگ و قافیه آنست ... شاعر میتواند بر حسب موقع یا بر طبق میل قواعد جدیدی ابداع کند؛ قانون ثابتی برای شعر نیست، همانطوریکه شاعر کرد تنها عقید باینست که فکر خود را بیان کند و هدفش اینست که موفق شود این فکر را با نیرو و حرارت بمرحله اجرا به رساند او در نظر دارد که اثری ایجاد کند، چیزی در مد نظر بیاورد و جمله مورد نظرش مربوط به آنست، قواعد شعر را از دست میدهد یا آنرا در موقع احتیاج استعمال میکند ... بطور کلی میتوان گفت که هر شعری، هر آوازی، نظم و ترتیبی مخصوص بخود دارد. بهمین جهت است که در شعر کردی مشکل است در نظر گرفت

و یا مطابقه داد (مطالعه کرد) و یکی از اشعار این زبان را با قواعد شعری تطبیق نمود ... » (۱)

خصوصیات شعر کردی از نظر نویسندگان کتاب « بررسی شعر و ادبیات کردی » با این تعریف ساده خلاصه میشود: « ... اساس صنعت شعر در زبان کردی تناسب و توازن اصوات است نه حروف هجاء و در قوافی اتحاد اصوات بطور مزدوج یا متوالی میباشد بعلاوه شعر فرد یا آزاد نیز خیلی در منظومات آنها (کردها) دیده میشود بعبارت دیگر کردها بتمام اشکال شعر آشنا هستند ... »

اکنون به بینیم چریکه (بیت) چه نوع شعر است و دارای چه خصوصیات و وجه تمایزی از سایر انواع شعر کردی میباشد .

۲- چریکه (بیت) : بعضی از محققین مجموعه آنها را آثار گرانهای ادبیات کلاسیک کردی میدانند ؛ عبارتست از یک سلسله منظومات ، حماسه های قهرمانی، درامهای مهیج عشقی و ملی ؛ که زیبایی ، نکته سنجی ، بزرگی موضوع ، نکات آموزنده . وقت صراحت ملاحظه و شیرینی آنها از حد وصف خارج است و وجه تمایز آنها با آثار شعرای کرد بقراین زیر است

۱ - در بیشتر « چریکه ها » نظم و نثر با هم میآید چریکه دارای قطعات و قسمتهائی است که خواننده با صحبت های عادی آنرا نقل میکند ولی در قسمتهای شعری خواننده باید قطعاً با آهنگهای مخصوص آنرا بخواند . ۲ - قسمتهای منظوم آن بوزن عروضی نیست بلکه بطرز سیلابی یا هجائیست و یا صحیح تر است که بگوئیم تناسب اصوات است، بدلیل آنکه در غالب موارد نیز تعداد سیلابهای مصرعی با مصرع دیگر مساوی نمیشد فقط وحدت قافیه است که صورت شعر بودن آنها را مینمایاند (آنها همیشه نه)

۳ - قسمتهای منظوم همه و همیشه با آهنگها غالباً بسیار غم انگیز و محزون موسیقی کردی از قبیل آخ آخ - لی لی - لولو - امان امان - حیران ولوک و ... خوانده

میشود و چون در میان کردها خاصه کرمانج‌ها (ایلات)‌ها حتی عشق نیز بنا
قهرمانی و شجاعت و رشادت توأم است

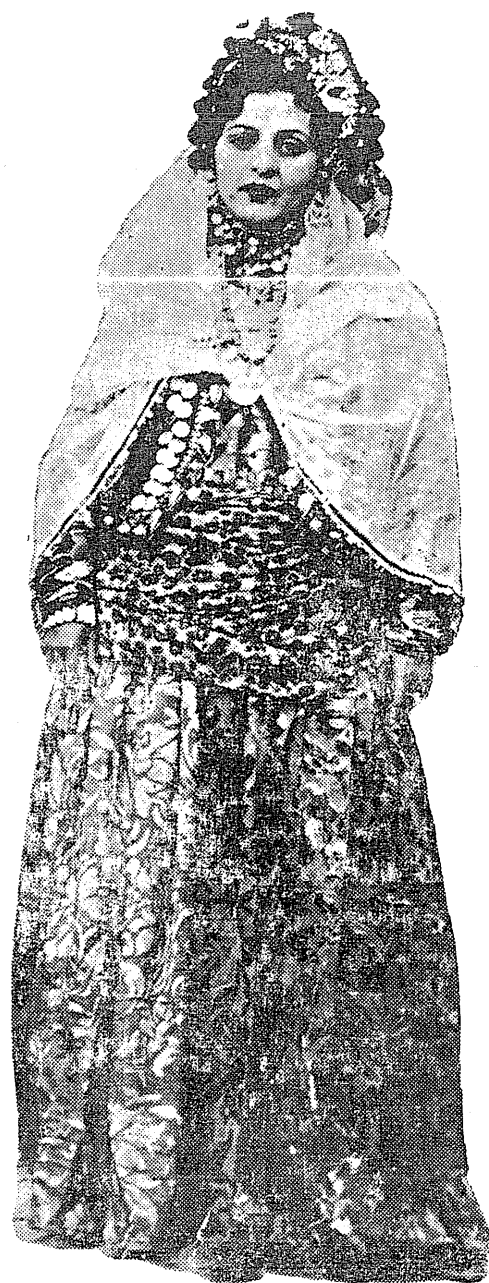
چریک‌های مزبور مهمترین غزلیات عاشقانه است که جوان کرد میتواند برای
نرم کردن دل سنگ معشوق خود بر وی فرو خواند و او را مست و شیدا و از خود
بیخود کند، لحن آهنگ‌های لی لی و حیران و آمان آمان که قالب منحصر بفرد بیت
های کردیست بقدری غم انگیز و مهیج است که حتی وقتی چوپانان آن دستگاه‌ها
یا آهنگ‌ها را میخوانند گوسفندان زبان بسته را از چرا باز میدارد» (م ق - گنجینه
گرانبهای ادبیات کردی)

۴ - بر خلاف اشعار شعرای گذشته و جدید کردسراینده چریک‌های قدیم
مشخص و معلوم نیست و تاریخ تألیف آنها بیشتر نامعلوم میباشد لیکن ظاهر
بیت (چریکه) كاك باپیری مه نگور و چریکه آر حمان پاشای بابان (۱۸۱۲ - ۱۷۸۸)
را «علی برده شانی» سروده (۱)

۵ - سلاست و روانی و عدم آلودگی کمتر بزبان‌های بیگانه از مشخصات
برجسته چریکه‌های اصیل کردی است. چریکه‌های کردی عموماً از سینه و
دل‌های پاك کردهای ساده و بی آرایش کوهستانهای باصفا و پر طراوت کردستان
بر خاسته است مثل چریکه: خج و سیامند - لاس و خزال - خوازی - دم دم -
خزیم - کاکه میر - زنبیل فروش - برایموک - فرهاد و شیرین - مم وزین -
نا سرو مامال - خیال - گوله زه رد - نادر شا - تر کازه - رشه‌راو - یای گول - سه
یدوان - مم آلان - آگری - لایلای - رو رو - شینی جوانمیری - کر کمالی - یای
ئه ستی - كاك برایم ده شتی - گولان گولان - سوره گول - زه ردوشتی - پیریژن
پایزه - کل و شیر - بارام و گولندام - روستهم و زه‌راو - نادر - کورد و گوران

(۱) : عطیه م نظریه اسکارمان بکردی و آلمانی چاپ برلین ص ۵۸ - ۳۸

Kurdisch - Persisch Forschung Oskar Mann 1906 Berlin
P. 38 - 58



جوامیر و دایکی (۱)

۶ - این چریکها که هیچوقت نوشته نشده اند تنها پیر مردان هنر پرور و شوریده حال و جوانان خوش ذوق و هوشمند (ایلات) کرمانج ها بخاطر دارند و نگه میدارند و سینه بسینه به اخلاف خود منتقل مینمایند از قرن ۱۷ بعد مستشرقین و محققین مانند: گرزنی Garzeni - ژابا - یوستی - میجرسون و اسکارما بکردستان آمده و به تحقیقات و ضبط متون کردی پرداخته و بیتها (چریکها)ی هم جمع، آوری کرده و در خارجه بچاپ رسانده اند با وجود این انتقال (طریق یاد گرفتن و حفظ) این ابیات و داستانها منظوم هنوز هم سینه بسینه انجام میگردد.

۷ - بطور کلی شعر در زبان کردی بر پایه تناسب اصوات و روی همین اصل در زبان کردی اساساً شعر از موسیقی جدائی ندارد و دو جان در يك قالب میباشد این امر در چریکها اشعار شعرای کلاسیک و معاصر نیز مصداق دارد مثلاً اشعار ترموکی - خانی - مولوی - برده شانی - نالی - کوردی - وفایی - ویسه مصباح - گوران - کرمانج کاکه خره - زیره ك - به هار - و غیره همه با آهنگ سروده شده اند ملاحظه میشود شاعر کردی برای اشعارش آهنگ (که با آواز بخوانند) هم میسازد. و چریکه ها که نمونه اصیل اشعار کهنه تر کردی است این خاصیت را در خود بطور کاملتری نگاه داشته است.

در این زمینه بخصوص بیشتر بحث خواهیم کرد). (۲)

۸ - اغلب آهنگ چریکه ها را با نی کمانچه، توزله و ساز مینوازند بدون ابیات (اشعار خوانده نمیشود) و مردم تنها از آهنگ آنها هم لذت میبرند و خود این آهنگها جداگانه تأثیر عمیقی در انسان دارند مثلاً آهنگ: لاس و خزال فرهاد و شیرین - هم وزین - دم دم - گولان گولان - گولی و... که تنها

(۱) عطیه مظفریه اسکارمان - فرهنگ کردی کرمانج - مشیروی ادبی کردی
علاالدین سجادی چاپ بغداد ص ۱۳۵ (۲) فرهنگ کردی - کرمانج

بدون آواز خواندن نی زن و کمانچه زن آن را مینوازد .

۹ - نکته ای که فقط از راه گوش دادن به آواز و آهنگ چریکه ها می توان پی برد این است که در چریکها آهنگ و لحن بیان بعضی کلمات بشکل مخصوص شاید خیلی قدیمی تر از اصطلاح فعلی و معمولی محفوظ مانده است غالب کلمات را که در زبان فعلی مردم مکرری تغییر کرده صاف و تراشیده شده است (گورانی بیژر) کرد با تعصب و هنر نمائی ، تلفظ درست (کهنه) آنرا ادا میکنند و اگر کسی واژه های مذکور (که دارای شکل و تلفظ خاصی اند) را با تلفظ و اصطلاح فعلی ، در چریکه ها و آواز خواندن تلفظ کند ، مورد انتقاد و ایراد (گورانی بیژر = خوانندگان) ماهر واقع میشود زیرا خوانندگان هنرمند معتقدند باید در نگاهداری تلفظ درست (کهنه) این کلمات که حافظ نکات باریک و روح مطالب ؛ خاصه که یادگار نیاکان است دقت زیاد بشود .

چریکه خج و سیامند :

تاریخ حیات خج و سیامند معلوم نیست و این بی تاریخی بقول یکی از اساتید سعادت مخصوص اهل کوهستان است چریکه (بیت) خج و سیامند تصویر جاننداری از يك داستان واقعیست که از سر گذشت سوز ناك سیامند قهرمان و آرزوهای ساده اما جاندار و از عشق ، وفا داری و جانبازی خج فداکار الهام گرفته است .
این عاشق و معشوق که شهرتشان در کردستان کمتر از « مم وزین » و « فرهاد و شیرین » و « لاس و خزال » نیست از اهل دهکده سر سبز و خرم « کیله سپیان » از مناطق ایلاتی اطراف مهاباد است ؛ میباشند .

با مطالعه عشق آتشین و پر سوز و گداز این دختر و پسر و توضیحات ساده دور از تکلف (خج) و (سیامند) و آنچه را که ایندودلداده در قالب آوازا و آهنگهای درد ناکی یکدیگر گفته اند میتوان افکار روشن روحیات زنده ملی و هنر مردم کردستان را درك و استنباط کرده اینداستان عشقی و شور انگیز که در شکل

خود کم نظیر است خاصه از لحاظ اینکه با جالب ترین شیوه هنری تنظیم شده است؛ طرز تفکر پسر و دختر کرد را در قلمرو عشق و محبت هم مینمایاند و در حدد خود یکی از بهترین آثار همین روحيات و مظاهر معنوی کردی میباشد.

و اما چطور شد بفکر یاد داشت و تنظیم و تدوین و انتشار آن افتادم: خود داستان نیست که فقط بذکر علاقه ای که بهر و فرهنگ و عشقی که به اینکارها دارم و و برای من يك طبيعت ثانوی شده است اشارتی میکنم درباره چریکه (خج و سیامند) تا آنجائی که اطلاع دارم هنوز کسی روی آن مطالعه نکرده و آنرا ضبط و چاپ نکرده است این خود یکی از انگیزه های من در اینکار است. بعلاوه در حدود سیزده سال پیش نسخه ای از (خج و سیامند) بدست آوردم و خیلی هم جالب بود متأسفانه از بین رفت یکی از برادران بزرگم (۱) در «دفتر گورانی کردی» که تهیه کرده بود يك قطعه از (خج و سیامند) را هم یاد داشت کرده بود در مسافرتی که چند سال پیش بمناطق جنگلی و و ییلاق کردم سه چهار نسخه از چریکه (خج و سیامند) را بدست آوردم از مقایسه آنها باختلاف متون خج و سیامند واقف شدم پس از بر خورد و مطالعه و مقایسه نسخ متفاوت بچند نکته پی بردم:

۱ - اصل داستان (موضوع) در نسخ مختلفه یکی است اختلاف بیشتر سطحی و لفظی میباشد یکی از دیگری با کمی تفاوت بهتر یا کاملتر و یا يك قطعه اش جالب تر است ولی در تمامی نسخ جملات زاید، بیربط، گاهی نامفهوم (بی معنی) و مکرر یافت میشود.

۲ - میتوان حدس زد نسخ متعدد و مختلف نشانه این باشد که دو یا چند گوینده با هم با هر يك جداگانه این چریکه را سروده اند زیرا در بعضی نسخه ها اختلاف نظم و شعرها با هم بجدی است که با وجود یکی بودن جریان داستان حتی بین بعضی نکات مهم و قابل توجهشان هم اختلاف هست.

۳ - نسخ مختلف بزمانهای خیلی پیش باید تعلق داشته باشد حداقل از آن زمان تا حال در زبان کردی مگری (که چریکه خج و سیامند نمونه ای از آن است) تغییراتی وارد شده است چنانکه بعضی حروف زاید، واژه ها و اصطلاحاتی که در داستان آمده فعلاً در بیشتر نقاط متروک؛ تنها در بعضی ضرب المثل ها و چریکه های دیگر آنهم بین کرمانج ها مانده و رایج است.

۴ - آهنگ چریکه را در هر جا که شنیدم تقریباً یکی بود مگر از شادروان «راوکوان» که آهنگ او اختلاف روشنی با سایرین داشت و او هم ادعا میکرد چریکه ای که او میداند اصیل است و هم آهنگش را بدرستی میداند بالاخره اختلاف در متون و الفبا داستان خیلی بیشتر از اختلاف در آهنگ (آهنگ آواز خوانی) موجود است.

همچنین در دو سه سال اخیر ضمن مسافرت و مطالعه باچند نفر دیگر «گورانی» نیز «بر خورده و چند نسخه دیگر را از زبان آنان بدست آورده ام و پس از بررسی و مقایسه با نسخه های پیشین توانستم چریکه خج و سیامند نیمه جان را که در معرض خطر مرگ و فراموشی قرار گرفته بود و فقط نکات و اشاراتی و ایسات نا سالم و دست خورده ای؛ که استخوان بندی اثر موجود را تشکیل میدهد بر سر زبانها مانده و بدستم رسیده بود باینصورت تدوین و تقدیم کنم مخصوصاً تذکرات و تشویق؛ جناب آقای دکتر ماهیار نوابی استاد و ریاست محترم دانشکده و استاد ارجمند جناب آقای دکتر مرتضوی در حسن ختام اینکار کاملاً مؤثر بوده است ممکن است در جریان کار همچنین متن داستان نقص و اشتباهی وجود داشته باشد در هر حال، آنچه از دست من ساخته اینست و اگر کسی این کار را علمی تر دنبال کند و از نگارنده بیمایه آنرا بهتر پایان برساند و یا انتقادی بنظرش برسد با تذکر و راهنمایی خود مرا متوجه کند خوشه وقت و سپاسگذار خواهم شد

مشخصات چریکه خج و سیامند :

۱ - موضوع داستان « چریکه خج و سیامند » واقعی است و مزار عاشق و معشوق نا کام در « کیله سپیان » زیارتگاه دختران آزاده کرمانج و جوانان دلاور گرد است. خصوصیات قهرمانان چریکه، خصایل فوق العاده؛ لیکن محیر العقول نیست.

۲ - چریکه خج و سیامند بزبان کرمانجی (مگری هنگوری) است که به (زبان زردشت) یا (آوستا) موسوم است. جامع، شیرین و مقبولترین لهجات کردی است (میجرسون - فوسوم - مورگان - اسکارمان - استاد امین زکی - و کرمانج مردوخ و ... این نظر را تأیید میکنند ص ۲۹۲ KK) و بر مبنای این امتیازات تقریباً محور زبان کردی ادبی است.

۳ - در (اشعار چریکه خج و سیامند) لغات و اصطلاحاتی یافت میشود که در صحبت عادی موارد استعمال خود را از دست داده مگر در بعضی اساطیر و چریکه ها یا ضرب المثلهای آنها بین کرمانجهای کوهستانی. بعلاوه از نام ادوات و اسلحه و نوع جنگها بر می آید که داستان خیلی کهنه و مربوط بزمانی میباشد که تیر و کمان و نیزه بازی متداول بوده است.

۴ - چریکه خج و سیامند آهنگ بسیار غم انگیزی دارد که به آهنگ (خج و سیامند) موسوم است بین دستگاهها و آهنگهای کردی آهنگ این چریکه مشخص و موثر است و نی زن و نوازنده کرد با نی و ساز خود آن را می نوازند این آهنگ بدون خواننده، جداگانه و بی شعر، با نی و ساز نواخته می شود لیکن شعر چریکه ها بجز با آواز بهیچوجه معمول نیست در قسمتهای منظوم شعر از (موسیقی) جدائی ندارد.

۵ - در قسمتهای مختلفه چریکه (خج و سیامند) آهنگ و پرده های (موزیکی) آواز تغییر میکند هم چنین از نقطه نظر شعری نیز انواع شعرهای هجائی، عروضی

با وزنهای متغیر و مصراعها کوتاه و بلند و قوافی مخصوصی وجود دارد .

۶ - چریکه (خج و سیامند) و طرز تفکر قهرمانان آن با اساطیر یونانی و رومی و سامی کمترین شباهتی ندارد و میان داستانها و افسانه های « هند و ایرانی » نیز شکل و رنگ ممتازی دارد ، مثل اینکه طرز تفکر قهرمانان چریکه هم مثل درختان و حشی جنگل آن سامان ، در آغوش باز و پر مهر و محبت کوهسارهای بلند و با شکوه ، با آب و هوا و آفتاب کردستان عزیز پرورش یافته نه افکار تند و نافذ هامونها (سامی) در آن رسوخ کرده است و نه فروغ آسمانی خاور به آن تابیده است و نه بادهای باختر و کرانه های مدیترانه بر آن وزیده است

امید است مطالعه علمی و دقیقتر «چریکه خج و سیامند» را از لحاظ شعرو ادبیات و ریشه شناسی لغات کردی و تطبیق و مقایسه لغاتی که در داستان آمده در زبان و لهجات مختلفه کردی و ریشه آنها را در زبانهای باستانی هند و اروپائی جستجو کرده و در آینده بتوانیم با زحمت و وسائل و روش پسندیده تری کار نا تمام خود را دنبال کنیم

اینک بذکر نام کسانیکه که چریکه ها را از آنها شنیده ام و یا دوستان نسخه هایی از زبان (قول - آواز) آنها تهیه کرده اند میپردازم :

۱ - خاله خوشی xoshî یا Xushi (حسین صالحیان) مهابادی اولین نسخه

از قول او تدوین شده است

۲ - کاکه خره (هباسه خره) Xəra مشهور فعلا مقیم دهکده کامم منگور

۳ - شاد روان عبدالله برهانی ساکن برهان اطراف مهاباد (محال)

۴ - کاک پیروت یکجوان جنگلی اطراف سر دشت

۵ - شاد روان علی راوکوان یکنفر شوالیه کرد (اشنو)

۶ - جهانگیر جهانگیری گورانی بیژر مقیم مهاباد

۷ - پور زلیخا کدبانوی هفتاد ساله کرمانج مقیم مهاباد

۸ - یای همین کدبانوی هشتاد و پنج ساله کرد کرمانج مقیم سر دشت

بعلاوه چندین مرتبه در جریان عروسیها شب نشینیهای زمستانی (گه ره - لاوژه) گردش با دوستان و مسافرت چریکه خج و سیامند را با دقت و کنجکاوی گوش کرده و با این مقدمات دست به اینکار یازیده ام و اما در جریان ترجمه دونکته مورد نظر بوده: اول ترجمه و رعایت معنی لفظی کلمات که استفاده زبانشناسی داشته باشد، دیگر بیان مفهوم و اصطلاحات رایج؛ باید توجه کرد اغلب مقابل هر لفظ زبان کردی لفظی منطبق بر معنای روشن و حقیقی آن در فارسی موجود نیست ترجمه این قبیل اشعار نکات و اصطلاحات خاص... کردی خیلی با سختی انجام میگیرد با توضیحاتیکه در حاشیه داده شده و فرهنگیکه در آخر ضمیمه آن خواهد شد امید است تا حدود زیادی بدرک و فهم مطالب کمک لازم بکند.

با عرض تشکر از دوستان هنرمند عزیزم آقایان محمد امین سراج اقدم و

هاشم نانوا زاده بحث خود را فعلا خاتمه میدهم.

فروردین ۱۳۳۵ دانشجوی دانشکده ادبیات تبریز: عبیداله ایوبیان

برای مطالعه و کسب معلومات و توضیحات بیشتری رجوع کنید بمنابع زیر :

فارسی : ۱- گنجینه گرانبهای ادبیات کردی - محمد قاضی چاپ تهران ۱۳۲۵

۲- بررسی علمی زبان و ادبیات کردی نگارش جیمیز (یاد داشتها در نامه هفتگی

کوهستان چاپ تهران) ۱۳۲۵/۶

۳- فرهنگ کردی (رساله) عیداله ایویان تبریز ۱۳۳۴

کردی ۴- ده ستوری زمانی کوردی توفیق وهبی چاپ بغداد ۱۹۳۰

۵- میثروی کورد و کوردستان بقلم استاد امین زکی وزیر فرهنگ عراق چاپ

بغداد ۱۹۳۱

۶- کوردستان - ادبیات کردی. دکتر کامران بزبانهای مختلفه چاپ پاریس

۷- بررسی شعر و ادبیات کردی نگارش مادام لوسی پل مار گریت و دکتر

(ك. ب.) بزبان فرانسه (ترجمه، جیمیز) چاپ پاریس ۱۹۳۰

۸- تاریخ ادبیات کردی نگارش علاالدین سجادی چاپ بغداد ۱۹۵۲ (کردی)

۹- من روائع الادب الکردی نگارش محمد توفیق وردی چاپ بغداد ۱۹۵۶

(عربی)

۱۰- بررسی زبان کردی و ادبیات آن - کرمانج ۱۹۵۱

۱۱- زبان کوردی (زازا) جلالت عالی بدر خان - شام ۱۹۲۶

مجله های (گزینك - هاوار - گه لاویژ - کوردستان - روژکرد - ده نگه گیتی تازه

ژیان - راویژ - نیشتمان - خور نشین - زاگرس و ...)

کردی

1 - Shakaranî Çirîke u Perkey Hêjawêjî Kurdî .
Kirmanc 2568

2 - Xwendina Kurdî . Dr . Kamiran . Sham . 1933

3 - Govaranî Kurdî (Hawar - Gizîng . Gelawej)

فرانسه

4 - Grammaire Kurde Abbè Paul Paris 1926

5 - Mission Scientifique En Pers . P Linguistique v 5
Morgan . Paris 1905 - 6

6 - Le Problème de L, unification de la Langue
Kurde Par Rondot Paris 1936

7 - Les Dialectes D, Awroman et de Pâwa Par AGe
Meyer Benedictsens et Christensen

8 - Textes Kurdes Roger Lescot Paris 1940

9 - L, Ame des Kurdes A la Lumière de Leur Folklore
Thomas Bois . O . P . Beyrout 1946

آلمانی

10 - Kurdisch - Persische Forschungen عطیه مظفریه - بزبان
کردی و آلمانی - اسکار مان چاپ برلن 1905

11 - Kurdische Grammatik Ferdinand Justi Petersburg
1880

انگلیسی

12 -A practical Kurdish Grammar by L . O . Fossum ,
ph . D . American . Missionary . 1919

سه ره دایه کی کورت و کوردی

خوبنه وه ری خوشه و یستم : چریکه «خه ج» و «سیامه‌ند» ، تکاوه‌وی
بیروباوه‌ری، ژیر و چه‌می را بردوی کورده‌واری یه .

ده سستی را هاتوی، بیرو به ریزی (طبع)، هونه روه رانی ساکاری کرمانجه‌تی،
هیجگار زور، چریکه (بیت) و باوی ده جوان جوانیان (وه کوله پیشه وه نیومان بردن)
پیکه و ناوه .

ئه وه تا ، به هه زار آخ و داخه وه ده بینم ؛ چه بوکی ناله‌باری روژگار و
میژوی ههل‌پساو و فه راموشکار ، ئه و شاکاره به‌رزو هیژایانه‌ی چرژاندوه و زوریانی
له‌به‌ریه‌ک بردوه و هه‌لی وه شاندون .

له‌چه‌ند بیژی ههل‌پرژاو و نات‌ه‌واو ، له‌چه‌ند هه‌به‌ستی تیکدراو و سه‌رو‌گویی
برای سهرزما‌نامان که له‌دریژایه‌چه‌ند سالان‌دا و ده‌ستم که و تبون، باش به‌رژه‌وه‌ند و
پیوانی (ههل سه‌نگاندنی) هیژاویژی (مطالعه و مقایسه ادبی) به‌کی ورد وروناک؛ له‌سه‌ر
را ئه‌و چریکه یه‌م به‌وچه‌شنه‌ی که‌واله به‌رچاوت‌ه‌ریک خسته‌وه و به‌یاریکاری وه‌وی
(نشریه دانشکده ادبیات تبریز) بلاو کراوه :

گیانه‌که‌م ئه‌توش زوربی به‌روا‌آزا لیلی بکوله‌وه ، هه‌ر که‌م و کورتی وه‌له‌و
بی پیزیه‌کت تیدادی ، لیم بنوسه .

تابزاین کاری تی‌روانین و زانست وه‌ونه‌ری توش چیه؟ ده به‌رچاوی بگرین و
چریکه «خه ج» و «سیامه‌ند» ی ؛ دروست، چاتر و جوان‌تر بی

خودا یاربی جیی‌وه‌یه و آره‌زومه که چریکه «خه ج» و «سیامه‌ند» بیته‌سه‌ر
sen سن «تیا‌تر» و په‌رده‌ی «سینه‌ما» یه . ع . ۱ .

«ئه و میوه ئه‌گه‌ر نه‌آو‌داره	کورمانجیه‌هینده‌ئه‌و له‌کاره
ئه‌و روله‌ئه‌گه‌ر نه‌نازه‌نینه	نو‌باره به‌من‌گه‌لی شیرینه
ئه‌ز پیل‌ه‌و‌رم ، نه‌گه‌و‌هه‌ریمه	خور‌ستم و‌نا‌نه‌په‌روه‌ریمه
کورمانج‌م و کیوی‌ئا و هه‌واری	بیژوه‌هه‌ری له‌کورده‌واری (۱)

(۱) این میوه‌گر آبدار و (لذیذ) نباشد - همینقدر هست که (کردی) است (و کفایت میکند)
این فرزندان اگر هر قدر بی‌ناز (و بیمهری دیده) باشد - نوزاد خیلی شیرینی است (ومن اوراعز بزدارم)
من بکنفر پیل‌ه‌ور هستم نه‌جواهری ! - (شاعر) فطری هستم نه (مکتب دیده‌و) پرورش یافته
بکنفر عامی (یکی از افراد عادی توده‌هستم) و کوهی ییلاق نشینیم - اطلاعات و اخباری (از قوم کرددارم).

Xaj u Syâmand

متن کردی « چریکه » خج و سیاهند با ترجمه فارسی آن

راهنمایی برای درست خواندن متن کردی : الفبای زیر که با علامت گذاری از روی حروف لاتینی ترتیب داده شده با الفبای لاتینی مخصوص کردی اختلاف جزئی دارد و ما از لحاظ اینکه چون نشریه دانشکده این الفباء را برای ضبط این قبیل متون انتخاب کرده است؛ هم چنین از لحاظ سهولت چاپ و کمبود حروف در مطبعه های تبریز قبول کرده ایم

a	علامت فتحه یا آ کوتاه	j	ج	t	ت
ā	(آ) بلند مثل (a) فرانسه	k	ك	u	و
b	ب	l	ل	û	و کشیده
c	چ	lh	ل بزرگ کردی	v	و (v) فرانسه
d	د	m	م	w	واو کردی
e	علامت کسره	n	ن	x	خ
ê	e کشیده یا یاء مجمول	o	او مثل (o) فرانسه	y	ی
ə	(Ā) ساکن مثل (cel) چل کردی	ö	eu مثل فرانسه	z	ز
f	ف	p	پ	zh	ژ
g	گ	q	ق		
gh	غ	r	ر		
h	ه و ح	rh	ر بزرگ کردی		
i	ای	s	س		
î	ای کشیده	sh	ش		

cərikay(xaj) u (Syâmand)

1 - « Xaj » kîzhekî kalhagat' câw-balhak , kulhmay sur u səpî , gardən-kêl , zhîkalha , xön Shîrən , dang - xosh , hatâ bəlhey dəl̄h - gər , jwān - cāk . kazyay Lul u cîn - cînî ba sar pəsht u shānānî dārəzhāwa' broy kawāna' kapoy jawāna dəmkn̄lh u lēw qaytāna . barxababay wak sewî shaq pər u xəra mamkî tund u tnr̄tî' le gön hanārî Halhsho le sar sîngî le bən kərāsewa , dyāry dadā .

2 - « SYÂMAND » jəhelhekî jawān , tâza pegayəu' kurta - balhā ; mûrash' zor âzâ u dastawaker bu la mə - ndālhewa , rhā la bar kasî dānadanwānd , zār ba pekanîn blhām bagər u la saraxo , jwān-bədöe , dang - xosh , rāwk - arêkî tund u tolh u swār - cāk , wəryā rolhay maydānî shar u harāya ; delhî kawtəbo sar (xaj) e pasmāme xoy .

3 - (xaj) cəl brây bu hamû dîrâ u das - royəw . (Syâ mand) îsh hazhâr u na - dâra . dîsân (xaj) îsh dəl̄hî ba (Syâm - and) e - wa bu . bāb u bərākānî (xaj) e (xajāne) dayānawîst kicyân (xaj) e bədan ba kurhî pyaweki' gawra u mazna-māl̄h u new - badarawa . (xaj) xoshawîsty day u bāb u brāyānî bu ba hamû kasyān nadadā .

4 - (xaj) u (syamand) la sâwāy u mēndālhê - wa - rā pekawa gawra bun paywandekî sâwā u sadāy nîzîkî mənāl̄hî , yakdî - gîr - bunî xəzmāyateyān , bəbo hoy way : tā cəkolh bun , bayakawa dacuna gap u gāt̄hta u gāranî , kew u talānān . tā gawra - bun , Pegayən u « xoyān nāsî' bonî kurh . u kəce - teyāu kərd » u lek halhbrhān .

5 - (Syāmand) dagalh kūr̄h - galî dey daco kār u kör - avare ewārān dagarānawaydā capka gulhêkî bon - xosh u cal - angî la (Gazizān) la (Wanawshān) u gulhî -

چریکه (خج) و (سیامند)

۱ - «خج» دختری (بود؟) بلند بالا، زاغ چشم، با گونه های سرخ و سپید، باگردنی افراشته و مرمرین، دوست داشتنی خون شیرین، (۱) خوش آواز تا بخواهی دلچسب و زیبا، گیسوان پرشکن و تابدارش بر پشت و بر شانه هایش ریخته، ابروانش کمانی؛ بینیش خوش ریخت، دهانش ظریف و لبانش قیطانی است. غمغیش چون سیب تازه چیده پر و گرد است. پستانهای تند و تردش (۲) همچون انار «هه لشو» (۳) روی سینه سپیدش از زیر پیراهن نمایان است.

۲ - «سیامند» جوانی خوش هیکل، تازه رسیده، کوتاه قد و سیاه موی، بسیار شجاع و کارآمد بود؛ از کودکی درمقابل هیچکس سر تسلیم فرود نمیآورد. دهانی پر خنده داشت ولی متین؛ و نیک آرام صحبت میکرد. بسیار عالی آواز میخواند. شکار چپی چالاک، چابک سوار، با هوش، مرد میدان جنگ و ستیز، عاشق «خج» دختر عمویش شده بود.

۳ - «خج» چهل برادر داشت همه ثروتمند و مقتدر. «سیامند» هم بی چیز و تهیدست بود. با اینهمه «خج» هم دل درگرو عشق «سیامند» داشت. پدر و برادران «خج» میخواستند دخترشان «خج» را به پسر یکی از مردان بزرگ و صاحب خانواده بدهند، زیرا «خج» عزیز مادر و پدر و برادرانش بود، او را بهر کسی نمیدادند.

۴ - «خج» و «سیامند» از کوچکی و کودکی باهم بزرگ شده بودند. رابطه ساده کودکی، نزدیکی و پیوند خانوادگیشان باعث شده بود که آنها در سراسر ایام کودکی همبازی باشند. باهم بگردش تپه ها و کپسار بروند تا بزرگ شدند و خود را شناختند و دختری و پسری را فهمیدند از هم جدا شدند.

۵ - «سیامند» با گروه پسران ده، پی کار و زحمت کشاورزی میرفت. عصرها در برگشت دسته گلی خوشبو و قشنگ از «گزیزه» ها (۴) و بنفشه ها و گلپای

(۱) خون شیرین: در مفهوم نمکین فارسی است.

(۲) تند و ترد: سفت و شاداب

(۳) هه لشو: منطقه ایست در کردستان که انارش بخوبی معروف است.

(۴) گزیزه: گلی است که پیام بهار می آورد = گل نوروژی.

da - juân-jwân . î da cənî ka baraw dê dabowâ , zor jārân le
rêy kâne bar mālhan tushi (xaj) e dahât u ba (xaj) ey dakût:
« hâ . . . hêndekân da - barokêt xâ u dû sê - yakânîsh la jy-
âtî guâray da gôeckân ka- ».

6 - (xaj) îsh dagalh , polî kēcân , nashmîlân , âskolhân
daco « gêlâxa » u « mandok e » , dasta dasta , polî kurhân ,
kēcân , ba dawênî aw shew u dolhânawa wardabunawa . ku-
rhân ba lâyakî dolhêwa , kîzhân ba lâyakî dîkawa ; dastîân
dakêrd ba « gorânî » u « lâwzha » u « bâllora » yân ba yakdî
halhdakut .

7 - la nêw kēcândâ (xaj) la hamwân dang-xoshtêr bu .
(syâmand) îsh la nêw kurhân da la tawâwyânî câtêr dakût .
la (gorânî) u (bâllor)ân dâ : zortêr , yaktêryân , dahan ga -
wêr .

8 - xoshawistî (xaj) u (syâmand) î , la hawsh u kolhânê ,
la gâlhtaw gapê-rhâ . halh-bu saradây-dâgîrsând , dagalh ta -
manî au du xuncay namâma sâwâyâna , da bâwashî xorskâwî ,
zanwêr u dêlh-gêrî KELASIPÂN - da , parwarda krâ , hastâ ,
gûr u hêzî gêrt . âwrî dêlh-dârêy , la kalênî dêlhî (xaj) u
(syâmand) î dâ , kêrdawa .

9 - (xaj) u (syâmand) candekî , yaktêryân xosh-wîst , la
âtagî rêzay da zardî , la dâwênî kavî u nêwâlhan , la nêw b-
ardân , mêrg u zamand u shînka u (gulhâlhan) , la bâr sê -
barî dara (Ban) u (Shorha-bî) ; ba rozh u -

قشنگ قشنگ می چید. هنگامیکه بده در می آمد اغلب در راه چشمه پیش خانه های ده به « خج » بر میخورد باو میگفت : « ها ! بگیر چند تا را در « بروك » ت (۱) بگذار و دو سه تا را هم بجای گوشواره بگوشهایت آویزان کن .

۶ - « خج » هم با گروه دختران نرم و نازك (بدن) که با هو بچگان قشنگ کپسار میمانستند بچیدن « گیلاخه » (۲) و « مندوك » (۳) میرفت . دختران و پسران دسته دسته در دامنه این شیب و دره ها پخش میشدند ؛ پسران در یکسوی دره و دختران در سوی دیگر دره ، بخواندن « گورانی » (۴) و « لاوژه » (۵) میپرداختند و « باللوره » (۶) در توصیف همدیگر میخواندند .

۷ - میان دختران « خج » از همه خوش صدا تر بود و « سیاهمند » نیز در میان پسران از همه بهتر میخواند در خواندن « گورانی » و « باللوره » روی سخن « خج » و « سیاهمند » بیشتر یکدیگر بود (در ضمن آوازه ها ، هر دو خطاب یکدیگر نغمه خوانی میکردند) همدیگر را میستودند و با کنایه و اشاره راز دل بهم میگفتند (و سخن هر يك بر دل دیگری می نشست - م . ق) .

۸ - جرقه محبت « خج » و « سیاهمند » از حیاط خانه و از کوی و برزن ضمن بازیچه و تفریح روشن شد و بالیدن آغازید و با بالا گرفتن سال (پایای رشد و نمو - م . ق) این دو غنچه نو نهال در آغوش طبیعت زیبا و دلنشین دهکده « کیله سیان » پرورش و نیرو یافت و آتش عشق را در گوشه های دل « خج » و « سیاهمند » بر افروخت

۹ - « خج » و « سیاهمند » مدتها بهم عشق ورزیدند . در دامنه رشته کوههای سخت و بلند و در پای بهمنها و (بهمن ریزها) ، میان سنگلاخها ، در چمنها و سبزه زارها ، در آغوش بوته ها و گل های سرخ ، در زیر سایه درختان « بن » و بید مجنون ، روز و

(۱) زیر قسمت پیشین کمر (۲) گیاهی بهاری و خوراکی است

(۳) گیاهی خوراکی و بهاری است (۴) گورانی بهام آهنگها ، دستگاهها ، آوازه ها و تصنیفها اعم از حزن آور یا نشاط انگیز اطلاق میشود .

(۵) آواز دسته جمعی ، در مفهوم آوازهای « نوبتی » ، مثلا نوبت آواز خواندن هر کسی در « کهره لاوژه » و نام آهنگ مخصوصی هست . (۶) دختر در یکسوی دره و پسر در سوی دیگر دره از دور با آوازه ها (گورانی) و آهنگهای مخصوصی مناظره و مفازله عشقی میکنند باین « گورانی » ها « باللوره » میگویند .

nîwa-rho ' ba shaw u nîwa-shaw ' la bar tərîfay asterân u pə-r-shangî mângashw-ê dâ ' law jeyânay ba dîwyân dakərd da-cûna zhuân-î yak-təry ; garmî kur u kâzhe dabun ' râz . u nyâz u xoshî u boshîyân da kərd .

10 - dîyân ruanê , dəlîh-nəyây u kāmrawâyê sozî u bîr u barzhawandîân tanyâ la dawr u barî way xul dadâ : kangê pêk-dabrhen ; awatyân ' awâ bu ' bəbnawa âw-sar .

11 - (xaj) la malhê-dâ sosa u hastî way kərdə-bu ka bâb u bərâkânî pēyân zânîwa ka dagalh (syâmand) î kayn u baynyân haya ; nashyânawêt bîdan ba (syâmand) î : (xaj) law dang u hangay (syâmand) î âgâ kərd ' kûtî : « bâb u bərâkânəm ' nâmdan ba to ! » cə-bkayən ? . . .

12 - (syâmand) kûtî : « aga rhaga[həm dakawî câra a-way halhət gərm u darwarêkî darhoyn, xo wən dakayn d-ûaya xo ashkrâ dakaynaua u pîra Pîawêkî - rədên-səpî u cand mazən u Kayxudâyân danêrîna rhadâya . (xaj) dalhê : agar ato da xot rhādabînî , amən galêk haz dakam u dag-alhət dakawəm .

13 Ewâray bahârêya ' ewâray bahârî ; « Kêla-Sîpân » a sarî ewârêya ' dwây bârânay ; Kolka-zêrîna ba hawâyawa ' la lăy rozh-halhât-êwa ' darhangênê u datrus-kênê . xor ba âsnânî pîrozay « kēlasîpân » awa baraw rozh-âwâ shor bot-awa tîzhkay zêrînay ba sar aw rēzay zard u dasht u talân kask u rangînay (Kurdəst n) î dâ dârezhtwa .

14 - pənî (wanawsha) u (xawê) ' (halhâl) u (sœ-sənê) (lăwlaw) u (Baybunê) ' lək u tək hâlîhâwa . zawî u zâr u kazh u kēw-sâr-yân wak baxî Parēzhê (Bahashtë) rā-zândotawa . kərâsekî gulhgulhî ' kask u sur ' zard u rangînyân da-bar rēzay da cyâ u zardî (kēlasîpân) e kərdwa .

نیمروز و شب و نیمه شب (صبح و ظهر و شبانگاه و نیمه شبان - م ق) زیر نورشعاعهای پریده رنگ ستارگان و مهتاب بجاهاستیکه برای دیدار یکدیگر تعیین میکردند میرفتند و گرم راز و نیاز و معاشقه میشدند.

۱۰ بدور نمائی سعادت و کامروائی آینده خود مینگریستند و فکر و ذکر ایشان تنها در اطراف این دور میزد؛ که کی بهم خواهند رسید و یگانه آرزوی قلبی ایشان این بود که زن و شوهر شوند.

۱۱ - در خانه « خج » احساس و ادراک این را کرده بود که پدر و برادرانش واقف بر راز رابطه بین او و « سیاهمنده » شده اند و نمیخواهند او را به « سیاهمنده » بدهند « خج » « سیاهمنده » را از این خبر و جریان آگاه کرد: و گفت پدر و برادرانم مرا بتو نمیدهند! چه باید کرد؟ چاره چیست؟

۱۲ - « سیاهمنده » گفت: چاره اینست اگر تو حاضر به همراهی من باشی ترا برابیم تا مدتی مخفی شویم، سپس آفتابی شویم و پیر مرد ریش سفید و چندی تن از بزرگان و کدخدایان محل را برای اصلاح (کار) و جلب رضایت بفرستیم.

۱۳ عصر بهار است، عصر بهار « کیله سپیان »، آغاز عصر است پس از یازان، رنگین کمان، طرف مشرق آسمان نور می باشد و رنگ میفشاند. خورشید در آسمان نیلگون « کیله سپیان » بطرف مغرب میلغزد (سرا زیر میشود) پرتوهای زرین خود را بر روی زنجیره کوهساران، پهنه دشت ها و تپه های سبز و رنگین « کردستان » فرو میریزد.

۱۴ - بوته های گسترده (۱) گل های بنفشه و « خاو » (۲) و زنبق و « سوسن » و نیلوفر وحشی و « بیون » (۳) بهم پیچیده و یکدیگر را (گرم - تنگ) در بر گرفته، زمین و کشتزارها و کوه و صحرا را مثل بهشت برین آراسته است و پیراهنی گلداز، برنگ سبز و سرخ و زرد بر تن رشته کوه های « کیله سپیان » پوشانده اند.

(۱) بوته گسترده یا (جمع بوته های پهلوی هم) مقابل (پنج Panj) کردی آورده

شده است.

(۲) خاو: گیاهی است

(۳) بیون: کلی است (غیر از بابونه) برنگ آبی و چهره ای

15 - Kəza u sozay shamālhi sar la êwârê la lăy shêw u rûbârêwa ba hârhəzhn u syəna-shən dê ; galhâ u gəl hukî dâr u dəraxtân wa-lâr u lanja daxât u da-yân shênêtawa (zh-înêtawa) gûrhəzhnî báy pərc u kəlkî dasmālhi u kolh-wânay kîzhohlân , kăbân-î mazəna-mālhi ; wak âlhây pîrozay baxt-awar-ân , wa-lâr a u lâr u ferka-fərk , daxâ u day shakênêtawa .

16 - Bonî xoshî , aw , hamû gəzh u gulhâna , ba dam bāwa ; gyâna-war u zhîn-da-bar-î mast dākâ . ba shöên , qâ-spî-qâspî (Kawî) malhās , la dolb.ê-dâ , ka dang dadâtawa ; s.rî (Bâz) (Saqər) u « Halho-yân » bo awê nêwcîrê , shê-wāwa . shapol-î « sîray » (halho-yân) , « cərikay » (bâzân) muy pyâwî rāst dakâtawa .

17 - Shwân ba kēwêwa , rêbwâr ba rêwa , baraw-mālhi bunawa . . .

Hâ rozh âwâ bē u nabē : (syāmand) (xaj) ē halh dagrē u darhona sar cyāya . awē shawē (xaj)î dəlhi-bar u (syāmand)î dəl-ēr la yak du bəstû u kalhkân âwâ dabən dagana , gər-wēkî saxt , la-wē' la Pasîû u hāshrgēkî dâ , la bar pərshîng u tərîfay mānga shawē , rāydabwērən .

18 - Shaw dazringêtawa (xaj) xawî dē sarî daKâta sar rhânî (syāmand)î u danwē , tã rhozh dabêtawa (syāmand) nânwē , shawē ba bē xawî , rhozh dakâtawa , har câwadëra u âgây la dasgîrânêtî , nawak (nakâ) hay , la pərhrhâ , âho-yak , gyânawarek , dâhbâyak , zyânêkî , ba sûra-gulhi (xsj)ê , bəgayênê .

19 - (Syāmand) galêk ba dəlhi-nyâyə zor ba sar-xoshî dur-nəwênî zhînî pâsha-rhozhey , dagalh (xaj) ê lək dadâwa , yân dakwta sar bîrî way , ka hātu la nakâw , tûshî bâb u bərâkânî

۱۵ - نسیم بهجت خیز « شمال » عصری از جانب دره رود خانه با شور و آهنگ مخصوصی میوزد و بر گهاوشکوفه ها و گلپای درختان را باهتزاز و رقص در آورده و طراوت حیات می بخشد . (نیروی) وزش باد زلف دختران و کدبانوان خانواده ها و نوک (گوشه) رو سری و شال گردن ایشان را همچون پرچم پیروزی (سپید بختان و) سعادتمندان باهتزاز و صدا در می آورد .

۱۶ - عطر دلاویز و خوش بوی اینهمه گل و ریحان که بدست باد افتاده است هر جاننداری را مست میکند . قهقهه کبک رمیده (= ملاس = رمیده از چنگ مرغان شکاری و پنهان شده) که در دره پیچیده و منعکس است باز و عقاب را که در پی چنین شکاری هستند گنج و سرگردان کرده است .

انعکاس امواج « سیره » (۱) عقاب و « چریکه » (۲) بازها در آغوش دره موی بر اندام مرد راست میکند

۱۷ - چوپانان که در کوهپایه ها هستند و پیاده و سوار (عابرین م - ق) که بر جاده ها روانند بسوی آبادی و خانه هایشان میروند . درست در دما دم غروب آفتاب (باری در آن هنگام که آفتاب هنوز غروب نکرده است) « سیاهمند » « خج » را میباید ! و با هم بیالای کوه میروند . همان شب « خج » دلبر و « سیاهمند » دلیراز یکی دو معبر و گردنه سخت گذشته به پیچ خطرناکی میرسند در آنجا در پناه سنگی (پستو و پناهگاهی) در روشنایی ماهتاب شب را بسر میبرند .

۱۸ - پاسی از شب میگذرد و سکوت و تاریکی کم کم بر همه جا مستولی شده « خج » سر بر ران « سیاهمند » میگذارد و خوابش میگیرد و تا صبح میخوابد اما « سیاهمند » بخواب نمی رود تا صبح بیدار میماند و شب زنده داری میکند و مراقب حال محبوبه اش هست ؛ تا مبادا، ناگهان ، بلائی سر برسد و یا جانور درنده ای آسیبی به « سرخ گلش » (۳) (خج) برساند

۱۹ - « سیاهمند » با امید و آرزوی بسیار بدور نمای زندگی آینده خویش با « خج » در خیال و اندیشه مینگریست و باین فکر بود که اگر بر حسب تصادف پیدرو برادران

(۱) سیره : صدای عقاب

(۲) چریکه : صدای باز در اینجا معنای « بیت » یا « منظومه » را میسراند

(۳) سرخ گل : در مفهوم محبوبه و معشوقه و یار و عزیز . . . آمده است

(xaj)ê bu , conyân dagalh bəbzwêtawa . rê-u-sôên-î (Kərm-
ânjatê) bəgrêta har u rhədên-səpî-yakî bənêre ; law zîrd u
mâhî u rawazay' kas nîya .

20 - Cə-b-kî?! bē qəsa u sara-dä' barangâryân-bê? das
bêdâ?! con dabê?! nâbê!... rhozh bowa , gəzîng' la sarânî dâ'
wəlhât rhûnîk bu (xaj) la xawê hastâ . (syâmand) zor shak-
at bu , kutî : (xaj)ê aw jâr , amən , sar-xaw-ékî d-shkênəm .
shawî râbêrdû' hîc nanüstûm . jâ' aw jâr halh-dastîn' darhoyn .

21 - (Xaj) , rhânî dânâ u (syâmand) sarî wê (uê)-kərd .
(xaj) dastî , ba kâkolhî (syâmand)î dâ-dahênâ u la zher lê -
wânawa , ba wêrda nâr-nâro-kân , ba (syâmand)î halh dakût ,
tâ xauî (syâmand)î , shîrən bêt .

22 - La nakâw, cəl u yak(1)kalhî kêwî' la dūr u nîzîkyân
paydî bu kalh-ékî gəckay larh u lâwâzyân , da nêw dâbu ,
kalhagâiy (zory) la hamu ; kalhakânî dîka , dakərd , daco ,
baraway hamwân , səmkolhî dakərd ; har calay shaqonî la
yakêkîyân halh-dadâ .

23 - (Xaj) cāw-hawêzhî xorəskāw' dîm n u sayrî sharhî
kalha kêwyânî . zor pê-xosh bu . sukekî' panjay (syâmand)î
kushî ; kutî (ba xoy' kut) : haste (syâmand) ' sayrî kalha kê-
wyân bəbînê . (syâmand) rhâparhî , kutî , cəya?! ka rhuânî'
sayrî kalhakêwyânî kərd : « gumânî wâ bərd' ka (xaj) tər-
sāwa u pashîwāna ; law kārāy kərdüyatî »

24 - « Ba hoy' nîshândāni sharhi kalha-kêwiyân ; uist -
uyati , râbəgayêne , ka ato (syâmand) waki aw kalha bârika
gəckat' le-hatwa , da b.râmbar , cəl , kalhi gawra dâ , ka ma -
basti la bərākāni be . . »

25 - (syâmand) kuti , bo-cit , rhâparhândəm? tâza cāw
əm garəm kərd-bu , .

(1) hasht kalh-îsh hâtwa .

«خج»، بر بخورد چگونه با ایشان مواجه شود؛ آیا راه و رسم (کرمانجی) را در پیش گیرد و ریش سفیدی برای جلب رضایت و صلح بفرستد؟ ولی در این کوه و کمر کسی پیدا نمیشود که بفرستد.

۲۰ - پس چه کند؟ آیا بیسروصدا با ایشان دست بگریبان شود (حمله کند) و یا تسلیم گردد؟! ولی آخر چگونه تسلیم شود و چطور چنین چیزی ممکن است. صبح شد، طلایه های آفتاب (سر بر آورد) و زوی قله کوه افتاد؛ جهان را روشن کرد. «خج» از خواب بیدار شد، «سیاهند» خیلی خسته و کوفته بود گفت: «خج» شب گذشته هیچ نخوابیده ام. کمی میخوابم سپس بر میخیزیم و خواهیم رفت.

۲۱ - «خج» ران خود را گذاشته (بالش کرد) و «سیاهند» سر بر روی آن نهاد. «خج» دست خود را آهسته بر موهای سر «سیاهند» میکشید (زلفهایش را نوازش میکرد) زیر لب زمزمه کنان ترانه های عاشقانه ای در مدح و برای «سیاهند» میخواند تا خوابش را شیرین کند.

۲۲ - ناگاه چهل و یک گاو کوهی (کهل) (۱) ازدور پیدا شدند و تانزدیکی ایشان آمدند. میان ایشان گاوی بود ریز و لاغر که بر همه آنها پیشی میگرفت و بهمه زور میگفت، سم بر زمین میکوبید و هر بار شاخی بیکی از آنها میزد.

۲۳ - «خج» از آن چشم انداز طبیعی، و منظره و تماشای نبرد گاوان کوهی بسیار خوشش می آمد آهسته پنجه دست «سیاهند» را فشرد (و در دل گفت) که اونیز از خواب بر خیزد و جنگ گاوان کوهی را تماشا کند. «سیاهند» از خواب پرید و گفت: چه خبر است؟ و چون نگاه کرد و نبرد گاوان کوهی را دید گمان برد، که «خج» از کاری که کرده، ترسیده و پشیمان شده است.

۲۴ - با نشان دادن، جنگ گاوان کوهی میخواند بفهماند که تو (سیاهند) بسر نوشت این گاو کوهی لاغر دچار شده ای که با چهل گاو کوهی قوی پنجه در افتاده است و منظورش از چهل گاو نر، برادران خویش است.

۲۵ - «سیاهند» گفت: چرا مرا از خواب پراندی؟ تازه چشمم گرم شده بود

(۱) کهل: گاو کوهی (نر) است، در بعضی نسخه ها بجای (۴۱) هشت گاو کوهی آمده است.

har la bar way bu?! pêt-wâ-ya, cəl brāt haya, datwânən
zorîm lê-bkan, away bəzāna! wak aw kalha-gəckay! , dag-
alh hamu brakāntəm, pē-da-krêt .

26 – Agar brwāshəm pēnākay awa az cūm u aw kalha
gəcka zordāray dakūzhəm u sarî wî bo to dēnmawa . pāshān
agar kalākəm xəst u sarî wîm bo henâyawa dagarēmawa sar
bərākānət; dam-bînî, pēm dawastən, yān nā .

27 – Har cy (xaj) hāwār u dādî kərd: (syāmand)! wā-
nîya, wara, maro! bâ bərhoyən, sarî xomān halh-gərîn,
dəlhəm boy nā-cê, marho. (syāmand) pərhi-dā < tîr u ka-
wānî > (Garumârî)⁽¹⁾, roîy .

28 – Tîrêkî hāwîtê; hangāwtî, wa-sar-yakî gêrhâ u xəs-
tî, rây kərd u kewta sarî, bîkuzhêtawa (sarî bebrhê) u bo (xaj)ey
bhê-nêtawa, da-sar-bərhînê-dâ, kalhî-gəcka ka, dast u palî
lêk dadâ, sarî wâ rāwashānd, wa pēy (syāmand)î kawət. (sy-
āmand) halh-xəlîska, halh-dêra u kawta sar porhî da-dārân u
dâra (Ban)ê; palî da tîzh-tîzhî, lək u popî dâra (Ban)êy;
da lashî halhcaqîn jâ (xaj) ka aw kârasâtay wâ wa-bar-câw
kawət ba sarî xoy dâ-da dâ u daykâta shîn u rho-rho ⁽²⁾

29 – Buhâra-buhâra, la hamû kas shādîya, la dēlhî (xaj)ê
nabê; sar-shînê, məl-baköenê, bābân-wêrânê, hîc kas na-
māwê .

(1) «shîng»î garumârîsh hâtwa .

(2) hatâ êra «gorânî-bêzh» harwâ ba qəsa daygêrhetawa, tâ ku (xaj) ba (syāmand)î
halh-dalhê, «gorânî bêzh», dangî lê-halh-dênê u ba hawây tâyêbatî daylhê .

فقط میخواستی (همین مطلب را بمن بفهمانی)؟ تو خیال میکنی که چهل برادرت میتوانند بمن زور بگویند؟ تو این را بدان که من مانند این گاوریز لاغر میتوانم از عهده همه ایشان بر آیم.

۲۶ - و اگر سخن مرا باور نداری اینک میروم و آن گاو لاغر زورگور را میکشم و سرش را برای تو می آورم. تو بدان که اگر من توانستم آن گاو را بـخاک اندازم و سرش را برای تو بیاورم بعد، بطرف برادرانت بر میگردم، خواهید دید که از عهده من بر خواهند آمد یا نه.

۲۷ - «خج» هر چه خواهش و فریاد و فغان کرد و گفت: «سیامند» بخدا! چنین نیست، بیاتاً سر خود گیریم و براه خود برویم، مرو که دلم فتوی نمیدهد «سیامند» نشنید و دست بکمان «گه رومار» (۱) برد و بسوی هدف پیش رفت.

۲۸ - «سیامند» تیری (بسوی) گاو کوهی انداخت و بهدف زد و گاو را در هم غلطاند و بر زمین افکند. سپس دوان دوان بر بالای سر او رفت تا سرش را از تن جدا کند و برای «خج» بیاورد. گاو لاغر (از شدت زخم و دردی که داشت چون مار بخود می پیچید) و دست و پامیزد، سرش را چنان تکان سختی داد که بیای «سیامند» خورد، «سیامند» لیز خورد و پرت شد و روی شاخها و تیغه های درختان «بن» (که زیر پرتگاه بودند) افتاد و ماند. سر شاخه های نوک تیز و خارهای درخت «بن» در تنش فرو رفت «خج» وقتی این مصیبت را بچشم خود دید بیا دو دست بفرق خود کوبید و بنای شیون و زاری گذاشت و ناله کنان میگفت: (۴)

۲۹ - بهار است، بهار است؛ برای همه شادی (جشن و شادمانی) است، مگر، برای «خج» سوگوار سیاهپوش دودمان بر باد رفته، که دیگر کسی (در این دنیا) برای او نمانده است.

(۱) گه رومار: یعنی گلوی مار واسم تیرو کمان مخصوص (سیامند) و ممکن است علت وجه تسمیه آن این باشد که آنرا بشکل دهان اژدها و مار ساخته اند.

(۲) نا اینجا آوازه خوان «چریکه» (خج و سیامند) را با بیان عادی نقل میکند تا که خج، سیامند را با شعر (منظوم = کورانی) مدح میکند و «کورانی بیژ» صدا را بلند کرده با آهنگ مخصوصی آن را میخواند.

amən zaynî xom , dadâwa , la rêzay da zardî , cəl kalhî-kêvî ,
da hâtəna xwârê , ba məhalî da cêst-hangâvê . səm-kolh-yân
dakərdawa , la gulhî (Halhâlî) ê , (Baybûn) ê , (Söesən) ê .
baw sarî da səmolhkân halhyân da-psândawa , rag u pûkî ,
pənjî da-«xâw»ê .

30 – Amən panjay (syâmand)îm da-kûshî , damkut , bâb
u brâ-galî mən , galêkyân köerawarî dâwatê , hastê sayrî ka-
lha-kevyân bəbînê , xam u tâlhâyê , la dəlhi xoy darbâwê .

31 – Amən panjay tom dakushî , ba hangî da panja ku-
zhânê , namdazânî , ba qəsay mənî , bâbân-wêrânê , ra-dəlhet,
da-nishe kine, dagalh awe gumâne . Hây ! kalh-kalh-at' dak-
awêtawa la hanâwê .

32 – Amən panjay tom (syâmand) da kushî , na ba hangî
da rasha-râwê .

harâm dakərdîyay , gyânakam , dastî mənət dâwên bê , das
mada Tîr u kawânî (Garûmârî) ; lêra , law hîngâwaydâ , gosht
nêcîrəm la to nâwê , cəm dazânî , kalhkalhat' ra-dəlhi-î dakawê
dagalh nakâwê .

33 – Hay xûa , kalhî-gecka , bərka-sar nakay , kûrta ta-
man bî , bəkawê rêzay da pîta brhâwê . səmkolhî dakərd' la
shînkay da gyâ «Xâw»ê .

34 – (Syâmand) dastî dadâ , pəna u palapîtkay da Tîr-
u kawânî ; harâm le da kərdawa pyâwî cā ba mayhâwe . shə-
rînga la (shîngî-Garumâr) î dahât la xalhgay capî kalhî g-
æckay dadâwa . tîzhkî Tîrî , la kalakay râstî , sari halh dadâwa.
kalhi-gæckay , da gârdalhi toze , war-da-dâwa .

من، شسته کوهها نگاه دوخته بودم، موقع «چیشنگاو» (۱) بود که چهل و یک گاو کوهی (از کوه) بزیر میآمدند. و (در میان) گلپای لاله و «بیون» و سوسن کوهی سم (بر زمین) میکوبیدند و بانوک سم خود، رگ و ریشه بوته های گیاه کوهی (خاو) را میکنند.

۳۰ - من دست «سیاهند» را میفشردم و با خود میگفتم چون پدر و برادران من بسیار اذیت و آزار باو رسانده اند بهتر آنکه از خواب بر خیزد و صحنه جنگ گاووان کوهی را (که خیلی دیدنی است) تماشا کند و غم و اندوه تلخیهای (روزگار) را از دل براند.

۳۱ - آری، من دست ترا میفشردم (آنهم به آهنگی که در میان عاشقان مرسوم) است لیکن نمیدانستم که بحرف (و عمل ساده و بیغرض) من خانمان بر باد رفته، کینه و گمان بد، بدلت می نشیند و تردید و اضطراب بجانت راه می یابد.

۳۲ - من پنجه دست ترا، نه برای آن میفشردم که بر خیزی و به آن شکار سیاه (۴) (بد فرجام) پردازی. من بر تو بانگ میزد، که ای جان من، دستم بدامنت دست به تیر و کمان گاه رو مار (که آن را بشکل دهان مار ساخته اند) مبر، چه، در این هنگامه گوشت نخجیر از تو نمیخواهم. من چه میدانستم که تردید و تشویش (یأس و حرمان) بدلت راه می یابد.

۳۳ - ای گاو لاغر نحیف، خدا کند که جوانمرگ شوی. خدا کند که عمرت کوتاه باشد و در شمار آنان در آئی که خداوند رحمت و عنایت خود را از ایشان دریغ داشته است ای گاو لاغر که (در میان) گلپای و علفهای کوهی (خاو) سم بر زمین میکوبیدی.

۳۴ - «سیاهند» دست بچله کمان می برد، و من فریاد میزد، که ای امان! مردانگی کن و تیر مینداز.

نفیر از تیر و کمان «سیاهند» بر میخواست و تیر بیهلوی چپ گاو لاغر میخورد ناوک تیر (نوک پیکان) از پهلوی راستش سر بیرون می آورد. و گاو لاغر را در میان توده انبوهی از گرد و غبار بخاک میغلطاند.

(۱) چیشنگاو: موقعی که آفتاب بلند شده بین صبح و ظهر است.

(۲) شکار سیاه: ترجمه لفظی (ره شه راو) و عبارت است از شکار در مواقعی که زمین

سیاه و بی برف است و در مفهوم شکار بد فرجام که عاقبت بد دارد آمده است.

35 - Dabarî dābu , kerdêkî tîzhî dasək mäsî , xâsa ra -
ngî racłhay Mukəryānî , la garnî kalhî-gəckay danāwa .
hayxuâ , kalha pîsa , kurta taman bî , bərkasar nakay , kalhî
gəcka dast u palānî lêk-dadâ ' sarî rādatlhakênê , mālha mən
kāwəl bē , la Kāka (syāmand) î da dāwa .

(Syāmand) î halh-da-xəlîskānd la pəla-pəl u rēzay da
« Sypān » ēy halhdadāsht u la parhay da bardānî bardadāwa .

36 - Hay köenəm la bar , (syāmand) a , zəgət dakwət
wa Cəl⁽¹⁾ palān , palî dadāra : « Ban » ê , « Habanūs » u « Sə -
lhok » ê u « Bənāw » ê .

Hazār xozgam , ba na-xosh u dardadârî , î , da dî kâ , la
bən saryāna , jāmolkā jāmolkay , da shîrna bafrāwê .

37 - Da kû : la bot namênəm ato qumān da dayawa la
shapolî da xöenāwê .

Hazār xozgam , ba na-xosh u darda-dêrî məroy da dî
kâ , aga ba jumlay sālhwā dakawnawa la nöen-ê .

Bas nyê hoz u kasî xoyān la bən sarîne . cāzānānyān ba
dərāwê la sar u xwārê , bo dēnê .

Malhhamyān dāwēnawa sar zārî da brîne .
Dakû : la bot namênəm ato qumān dadayawa la nêw shapolî
surî da gasha xöenê .

38 - Manāla (syāmand) a manāla gyānî gyānî manāla .

Kārî xndêya ba kas nābitawa batala .

39 - (Syāmand) ba sar ləkî dārêwa shorh-botawa hamû
gyānî da xöenedā shatəlħ u shalhālha la cəl zārî bərînî lashî
xöen fîckay dakâ wak jogay xöenî lê dat.ketawa .

(1) La hēndik cərikān-dā 44 u la yak dû-yakānēshdā 4 hātwa . (K·X·A·R)

۳۵ - «سیاهند» کارد برانی که دسته آن از صدف بود بکمر داشت ، صدفی خوش رنگ ، صدفی اصیل از صدفهای اعلای «مکریان» ، و کارد را با گردن گاو لاغر آشنا میکرد . خدایا ، گاو لاعر اکبیر و پلید ، عمرش کوتاه باد و جوانمرگ شود که دست و پا میزند و سرمیجنباند ؛ آه ... ! خانه من ویران باد که به گاو^(۱) «سیاهند» فربه میزند و او را از فراز و پله پله های زنجیره کوههای «سپیان» پرت میکند و از روی صخرو سنگهای (بلند) بزیر میاندازد .

۳۶ - آه ای «سیاهند» ، سیاهپوش ب ماتم بنشینم (زیرا که تو روی انبوه درختان افتادی) و شکمت بنوک چهل شاخه میخورد^(۲) بنوک شاخه های تیز « بن » آبنوس و «سلوک» و «بناو» و این شاخه ها ، همه کارگر میافتد و بجگرت می نشیند از خدا میخواستم که مریض من هم مثل سایرین میبود ، (خوشا بسعادت آن مریضان بستری) که جامهای مالا مال شربت شیرین پر از برف بر بالینشان نهاده شده است .

۳۷ - دریغا ، دریغا ، خدا مرا بخاطر تو مرگ بدهد ، (فدای تو شوم) ، که در امواج خون خود غوطه میخوری !

خوشا^(۳) بسعادت آن بیماران بستری که سراسر سال در بستر راحت غنوده اند ؛ کاش بیمار من هم «سیاهند» چون بیمارهای دیگران میبود . آیا چه سعادت بی بالا تر از این که اقوام و خویشان ایشان ، بر بالینشان هستند . و با پول ، طبیبان را از هر طرف برای مداوای ایشان حاضر میکنند . آه حسرتا . قربانت گردم ، خدا مرا بخاطر تو مرگ بدهد که تو در امواج سرخ رنگ خون غوطه میخوری !

۳۸ - منال ، (ناله مکن) ای «سیاهند» ای جان جانم (جان شیرینم). منال! کار خداست و هیچکس نمیتواند آنرا باطل کند !

۳۹ - «سیاهند» از (نوک) شاخه های درختان آویخته : و تنش (پاره پاره) و زخمی است و از دهانه هرچهل زخمش خون فواره میزند و مانند جوی آب فرو میچکد

(۱) كاك: پیشوا، بزرگ، آقا، برادر ارشد، گرامی و صمیمانه ترین لفظ خطاب کردی بین مردان

(۲) در بعضی چریکه ها چهل و چهار و در برخی چهارآمده است .

(۳) خوشا : بمعنی « هه زار خوز گه م » کردی که ترجمه لفظی آن (هزار بار میخواستم) و برایم خوش آیند تر میبود . بکار برده شده .

dîsân baw jûrash da bîr u xamî (xaj)ê dâya .

baw danga narm u xosh u dêlh-nêshînakay têy-halh-dakât ,
warhâmî (xaj)ê dadâtawa u dalhê :⁽¹⁾

40 - (Xaj)ê tu xudâkay ba cawî balhakawa magrî u
fêrmêskân halh-ma-warêna tâ azî kolha-wârîsh na-nâlh-əm .

Cêl palî dadâra «Ban»ê la gypâlm bunawa ba zâlhəm .
(Xaj)ê shangê , sûr u sêpî, tâqa astêray âsmânê, sûr-a-gûlh-əm ,
bandî dêlhem' hînday la bar bêrînî xom shakatəm' dû hîndash
ba geryânî to , bê pâlh u shalhâlhəm .

41 - Hay xwâ! (xaj)ê , bâb u bêrât xudâ-gîr bən aw
sâlh , hawet sâlha , dâ-xwaz ba garnêkî kêl u bazhnêkî tel
u aw hanyay dêlh-angêwî waku mân-gî zalhâlhəm .

yakamîn nayândahêst bêbêwa ba xoshawîstəm .

dûân yalî har ba hâw-sar u hawâlhəm .

Sêyamî ba kînawarî u aw-bar-aw-barî u dûbarakî , xêzm
u kasânəm wêrân-na-mâlhəm .

Wêstâsh palî da-dâr-a « Ban »ê , «Habanus»ê «Sêlhok»ê u
«Bênâw»ê, kârîgar bûnawa la jargəm' way la hanâwəm bunawa
ba zâlhəm

42 - (Xaj) dalhê : (syâmand)a pas-mâm-e , gyânî
gyânakam , la-bxom sar-garâne garâlhe , dêlhmâwê hazhârê .

Sabâratî ba to , jêhêlhî KêRMÂNJ-î shora-swârê .

Sarî xom halh-da-gêrt ; Cêl brâm , babəm , ba jê da-hêst ,
la hawârê .

Hay xwâ! aw brâyânâm bêlhêm cyân le-bê ?! dagalh away
dagalh azî ranjaroyân , da henâya kêre .

(1) Bandî (39) parkaya, halhbast nya' «goranî-bêzh» har wâ ba qêsa daygerhetawa .

و با اینهمه در خیال و اندوه « خج » است و با آهنگی نرم و دلنشینی، شروع بخواندن ترانه های حزن انگیزی که حکایت از سوز دل میکند، کرده و در جواب « خج » میگوید (۱):

۴۰ - ای « خج » ، ترا بخدا ، با این چشمان زاغی و زیبایت گریه مکن و اشک فرو مریز تا من زخمی هم ننالم . چهل شاخه نوک تیز درختان « بن » همچون نشتر در تنم فرو رفته است . ای « خج » طناز سرخ و سفیدم ، ای یگانه ستاره آسمان ای دلبر محبوبم ، ای پیوند دل و جانم . من آنقدر که از درد زخمهای تن خود شکسته و نالانم دو چندان از دیدن چشمان اشکبار تو زار و افسرده ام .

۴۱ - ای « خج » ، الهی پدر و برادرانت بنصب خدا گرفتار شوند ، من امسال هفت سال است خواهان (و واله و شیدای) آن گردن دراز چون مرمر سفید و آن قامت رعنا و آن چهره دل انگیز چون ماه منیر تو شده ام ؛ اول آنکه ایشان نمیگذاشتند که تو محبوب و معشوق من باشی ؛ دوم آنکه (نخواستند تو جفت و) همسر من شوی ؛ سوم اینکه بر اثر دشمنی و رقابت اقوام و خویشانم خانه خراب و پریشانم . اکنون نیز شاخه های نوک تیز درختان « سلوک » و « بن » و آبنوس و « بناو » همچون نشتر بجگرم فرو رفته و در تنم کارگر افتاده است .

۴۲ - « خج » میگوید : ای « سیاهمند » ، ای پسر عموی، دل و جانم، اینک، منم آن سرگشته و دل شکسته و امانده بریشان احوال ، که بغاظر تو ، ای جوان کرمانجی (۲) چابک سوار ؛ راه خود را پیش میگرفتم و پدر و چهل برادرم را در خیمه گاه (بیلاقی) بجا میگذاشتم .

خدایا ، چه بگویم ، که تو چه (بلائی) بر سر برادرانم ییاوری ؟ برادرانی که با من رنج بر باد رفته آنچه نباید کردند .

(۱) بند (۳۹) نثر ، شعر نیست ، خواننده به آهنگ سخن گفتن ادا میکند .

(۲) کرمانج : اسم بزرگترین رم (ایل) کرد و در معنی : جنگی ، شجاع ، عشیره ، رعیت

آمده و غالباً (کرد) را کرمانج هم میگویند .

43 - Hay la bar awê da nä-pîroza duzhwârê .

Danâ awandayân bîr u zhîr na-bu têbegan , az atom xosh dawê ; (xaj)ê bâbân-wê-rânêt ' bødane u lê-garên bəbêwa sur-sarî ' da-zamandân u lêrawârê .

44 - Manâla' manâla' (syâmand)a manâla ' dəl̥h-shəkâwê manâlha .

Ta rhozhî hastânawê ba gyânî (syâmand)î (xaj)ê sar-garân garhâlha .

45 - (Syâmand) ' dalhê : (xaj)ê tu xwâ kay ' ba rhuy surawa u gypâlhi da zhîkalha u calangawa ' maka rho-rhoya .

Zhân u êshî gulûy da-bêrînem ba jêy xoy ' dâxî hara gêrânem dûrî la bâlhay toya .

Dâx u dardî da-gêrânem bâxcolhkay âwât-mân da-bînem galê-galê shamzâw u bozhoya .

Âwrêkəm barbotawa ' da jarg u dəlhi ' la ha-nâwəm halh-daste ; bo-cêruk u bo-soya .

46 - (Xaj) ' dalhê : Hay (syâmand)a gyân , sabârat ba to ' sarî xom halh-da-gêrt pəshtəm la SYPäNE wardagêrhâ .

Cəm da-zânî ! mâlhi to wêrân dadû bâbânî (xaj)êy wa-qûrêy dagêrhâ .

Dâ-xwâ cə bad kârêkî caw-pîs ' cawî pê-halh-hênâyən' pêmân halh-kâlha u tēmân (dagîrâ) da-hangêrhâ .

Amən cuzânem kalhi gəcka paydâ dabê la wêrhâ .

Pê kolhê dakâ la pənji awân .

۴۳ - ای وای ، آه از این (حادثه) شوم و نا گوار ! مگر ایشان (پدر و برادرانم) آنقدر فهم و شعور نداشتند که بفهمند من ترا دوست میدارم .
آنقدر نمی فهمیدند که « خج » خانمان بر بادرفته را بتو بدهند و بگذارند تا کدخدا و صاحب مراتع و جنگلها شوی .

۴۴ - منال (ناله مکن) ای « سیامند » منال ، ای دل شکسته ، منال !
بجان تو « سیامند » (عزیزم) ، که « خج » تا روز رستاخیز سر گشته و پریشان خواهد بود .

۴۵ - « سیامند » میگوید : « خج » ، ترا بخدا با این چهره پاک (و چون گل سرخ) و این قامت شوخ و رعنایت فغان و زاری مکن !
درد و سوزش زخمهای تنم بجای خود ، حسرت و اندوه گران من ؛ دوری قد و بالای تو است .

درد و غم بزرگ من این است که باغچه آمل و آرزوهای خودمان را پایمال ، پریشان و پژمرده می بینم .
آتشی بجگر و قلبم افتاده است که از درونم بوی سوختگی بلند میشود .
ای « خج » عزیزم گریه مکن و منال که این مصیبت درد ناک نه بدست من .
چاره پذیر است و نه بدست تو .

۴۶ - « خج » میگوید : آه ای « سیامند » عزیزم (جان من) ، من بخاطر تو ، راه بیابان در پیش گرفتم که کوههای « سپیان » را پشت سر میگذاشتم .
من چه میدانستم که خانه تو ویران خواهد شد و « خج » خاک بر سر خانواده اش بسوگواری خواهند نشست .

خدا میداند که کدام بد سرشت (بدکار) شور چشم ، دیده بروی ما گشود و ما را چشم زخم زد و شوری چشمش در ما کارگر افتاد .
من چه میدانستم که گاو کوهی لاغر از دور پیدا میشود ؛ سم خواهد کوبید بر آن بوته

gulhānay juānî bon xoshî kaska zanwêrâ .

47 – Shərînga (taqa) la Shîngê Garûmârî da hât kalhî-
-gêckay wa sar yak da gêrhâ.

Kwâ ! awam ba bîr dâ-dahât ka (syāmand) aw lawa
âzâ u rāzâya la pla-play da SYPâN-ê halh-dadêrâ .

Dak ! köer bâm u namdîbây (syâmaud) a awhâlâna la
wêrhâ .

(Syāmand) a gyân ' amən-tamâm bu ' harhoynawa zâr
Galhî-da-Galyân' dâwênî da kavî u nêwâlhân ' hangâwî bar
fêrâvinê ka sûr dacənawa gulha shêllêrâ .

48 – (Syāmand) gâz dakâ : wây ! la mən (xaj) ê ' wây!
la mən ... ! to xwâ (xaj) ê ' baw sar u rûy sûrawa ' basa '
maka-hay' rho-rho u geryânê .

Mîhr u cambêrî xoshawîstît la dêlhma tâ ku mêrânê .

Âwrêkî bar dâwmawa la hanâwî ; na ba gurrhêzhnî
shîbây nîwa-shawê da-kuzhêtawa ' na ba pêrîzhka-pêrîzhkî da
bârânê .

Bo cêrûkêkəm la tanî halh-dastê ' la göên hawrî rash
dagrêtawa kalênî âsmânê .

49 - Sîng spîlkay' narm u nolhê' sura gûlha' zhîkalhakam
(xaj) ê jwânê .

Tâqa gulha bon-xoshakay Zarzây da-Mukêryân-ê .

Dardî mən dardî dû darda zor gêrâna'

Ba xwâ lêm wa rast garha; bandî kutwâna : « har dardadâr
ba dardî dardadârî dazânê . »

(Xaj) ê ... gyânê . .⁽¹⁾

U gâz dakâ: Hay amân hay amân ... la bot na-mâwəm ...

(1) Pêshwêkî da-xwâtawa

گلپهای قشنگ و خوش بوی آن چمنزاران سر سبز و خرم .

۴۷ - غزاغز و نفیر از تیر و کمان برمیخواست و گاو لاغر را بخساک و خون در میغلطاند ؛

(کجا ممکن بود) این فکر ، بخاطرم خطور کند که « سیامند » این جوان دلاور و ماهر از پله پرتگاههای کوه « سپیان » بدره در غلطد .

ایکاش دو چشم کور میشد و « سیامند » را در آنجا بانحال نمیدیدم ای « سیامند » جان و دلم ، آخر من ، امید داشتم که با هم بداخل دره « گلی گلیان » و بدامنه بهمن، کوههای بهمن خیز برویم ، آنهم در آن هنگام که موقع ظهر (صرف نهار) نرسیده و گلپهای « شلیره » (۱) سرخی میزنند .

۴۸ - « سیامند » بانگ بر می آورد و میگوید : ای « خج » وای بر من ! ترا بخدا « خج » بس کن و بسا آن چهره چون گل سرخ (پاک و رخسانت) گریه و زاری مکن .

من حلقه عشق ترا تا روز مرگ بگردن دارم (و مهر و پیوند تو در دل من تا هستم هست) . آتشی (از مهر تو) در دل (و درون) خود افروخته دارم که نه با هنگامه باد نیمه شبان خاموش میشود و نه با ریزش (پی در پی) باران . بوی سوزی از تنم بر میخیزد که همچون پاره های ابر سیاه گوشه های آسمان را میپوشاند .

۴۹ - ای « خج » سینه سفید و نرم و نازک من ، ای گل سرخ دلبر من « خج » خوشگل و زیبا ؛ ای یگانه گل خوشبوی زر زای (۲) مکر یانی (۳) من : درد من ، (درد) دو درد است و آن هم بسیار سخت و (جانفر ساست) ؛ بخدا سوگند این مثلی که گفته اند مصداق حال من است : « تنها دردمندان میتوانند بدرد دردمندان پی ببرند » . ای « خج » جان و دل من (۴) ...

باز فریاد میزنند : ای امان ، ای امان ، من جانم پراه تو داده ام ،

(۱) کوله شلیره : لاله کوهی م . ق

(۲) زهرزا : در مفهوم کوهزاده و انسان کوهی است ، اسم یکی از عشایر کرد ، و معنای زائیده طلا همچنین زائیده دریا را هم میدهد .

(۳) موکریان : کردستان مکر ، شامل بخشی از کردستان آذربایجان و سقز ، بانه ، میاندوآب ، شاهیندژ ، سر دشت و ... مرکز آن مهاباد مکر (ساو جیلان) است .

(۴) نفسی تازه میکند

(Xaj)ê jwânê shorha-kâbânê ... of ... of ...

50 - Awa rozhem lê rawastâwa ba mēhalî dacēshtânê .

Râspêrî xudēm hâtunawa sarî ba hangî da gyân kēshânê .

Âx ... âx ... amēn cə-bkam : nam-mâwa Mawdây das
kərdnaway' jangay da-xo rânânê :

âx dastēm nâgêrêtaw Shîngî Garumârî cərgay xanjarî ,
Dabbânê .

La bot ' bəgərmawa ' sar u xwârî wêlhâtî (Kərmânj)atê
u shash dāngî da kona Maydān-ê .

Harâ kam natawî u gûrdêrēm kwânê .

51 - Ba swârî la pərtâwê-dâ qîlawqâj dākayn u bəha-
ngewînawa ' la dûra-u-dûrân nîshânê .

Yâxo swârî mâyənê muhandak-ê ' haspî she u hagêlân
bînawa ' halhkayna sar « Tarât » bərîn u « Dâr-jêlîtê » ,
« Taqlha-u-rəmbâzê » u barbarakânê .

Yâ bar bîna « Zorawânê » .

52 - Awjâ ka hâtunawa sayrê : Pyâw u zhênî da durh-
-nâsî zozânê ;

Lâw u jêhêlhî da swârê ; nêr u mē' jwân-câk u xurtî
sharê ; zâro u mənâlh tawâwî nîshtwânî harîm u wêlhâtân ;
dayândît awân' sarkawtən u darcunî yaka qâramanî da xâkî
« Mûkəryân » ê ...

Cə xamēm la sar dêlhî , nadabu ; bējga la dardî durî'
la bunê , yâxo la namânê (marg u zhîyânê); bējga la xamî
xoshawîstakam sura-gulh-akam bandî-dêlh-âkam yây (xaj)ânê .

53 - Wêstâsh tu xwâ râsper bē la zâr-Galhê ' la sar rêy
bêriânēm bənêzha ba sarēm dādê sēbarî zardî dagalh gəroy
pâk u barîzî da-sypânê ' (nâ-da-kêla sypân) ê .

«خج» قشنگ، ای کدبانوی شایسته دریفا، دریفا! ✕
 ۵۰ - هنگام بین صبح وظهر است آفتاب بلند شده و بالای سرم ایستاده است.
 فرستادگان خدا بالای سرم آمده اند تا جانم را بگیرند حسرتا ... حسرتا ... !
 چکنم؟ اکنون که دیگر برای من مجال (و موقع) کارزار و خودنمایی نمانده است
 آه! دیگر دستم بچله (قبضه) تیر و کمان و دسته خنجر آبدار بند نمیشود.
 تا به بینی چگونه بالا و پائین (سرتاسر) مناطق ایل نشین گرهانجی (کردستان)
 و شش دانگ کهنه میدان را بخاطر تو قرق کنم.

و فریاد بر آورم که ای دشمنان و حریفان من کجائید (هل من مبارز)؟
 ۵۱ - تا در حین تاخت با اسب، «قیقاج» رفته و هدفها و نشانه های دور دست

را بزنم.

و یا خود سوار مادیانهای خوب و نجیب و اسب که-ر (و حکیل) ها شویم و
 شروع کنیم به ترات (۱) و دارجلیت (۲) و ققله و رمبازی (۳) و مبارزه کنیم (مسابقه
 بدهیم و هزاران هنر نمایی کنیم و امتحان سوارکاری بدهیم). یا بکشتی و زور آزمایی
 پردازیم.

۵۲ - در آن هنگام که مردان و زنان گوهر شناس (نکته سنج) کوه نشین

بتماشا می آمدند؛

جوانان رشید و چابک سوار، از پسر و دختر جوانان خوش هیکل و زیبا، همه
 دلیر و جنگاور از بزرگ و کوچک همه مردم (همه ساکنین و مقیم ولایات) بچشم
 خود پیروزی و کامیابی یگانه قهرمان سر زمین (هکریان) را میدند (حیف که میمیرم
 و تازه نمیتوانند به بینند). (اگر چنین میشد) من دیگر هیچ غمی بدل نمیداشتم بجز

دوری تو، پروای بود و نبودم نمیبود.

غمی بجز غم محبوبه ام غم سرخ گلم یعنی «خج» عزیزم، که پیوند دل و جان

من است نمیداشتم.

۵۳ - اکنون نیز ترا بخدا سوگند میدهم که وصیت مرا بکار بند یعنی مرا در

دهنه (دره) گگل، سر راه کدبانوان شیر دوش بنخاک بسپار و (دفن کن)، تا سایه
 کوهستانها و پرتگاههای عزیز و مقدس «صپان» بر مزارم بیفتد.

(۱) ته رات: نوعی مشق اسب دوانی، تاخت مستقیم بمقصد.

(۲) دارجلیت: نوعی مشق و پیکار سوارکاری، که چابک سوار با تیرهای مخصوصی که

از چوبهای محکم ساخته میشود؛ هنر نمایی و نبرد میکنند.

(۳) ته قله و رمبازی: نوعی مشق و هنر نمایی در اسب سواری، تاخت دوار، مارپیچی، دایره ای

hawtay cand jârân ' hamu rhozhê ' bayân u êwârân ' ba bonay marh doshînê ' rêt da wê dakawê ' yâ xo - ba byânûy marh xöê dânê .

54 - Gûlha «Gazîza» u «parêz»am la dawrî shîn dabên ' dëna darê la tanîshtëm pënjî laylânê .

Dasta xushkân ' kîzholhî shêl u mël câw-rhash ' gard-ên-kêl ' shamâm la bâxalhê . âskolha jêhelhakânî ' tarz u rêwêlh ' la sarëm halh-da-wastên lêt da-pêrsên : «gorhî (syâ-mand) î kêhaya?»... Wara pêyakëm la sarîni dânê .

Tu xwâ agar garhêkëm la dawrî halh-naparhên ' hîc mêrdênem la bîr nîya' bêzha : « Gorhî (syâmand) a nalh-w-êrânakay mên awatânê ».

55 - (syâmand) pâsh kutnî aw cêrîkâna ba palkî dârânawa ' dastêkî har la sar göêy xanjarêya u ba dastêkî dîka pênay « shîngî » ba sîngêwa gêrtêwa .

Reza reza day-nâlhand ' wêrdawêrda' mêng u mât dabê , la lâ-yakîshawâ brâkânî (xaj)ê ' ka la shöênyân da-garhân ' dûra u dûr' ba dangîyânawa-rha nâsîbûyânawa ; hâtân dayân bîn-nawa ka lêyân nîzîk dabnawa da-bînên (syâmand) halh-dê-râwa ba palkî dârêwa bo u (xaj)êsh ba bêtwekî saxtawa ' ba bâskî cyâyawa ' la sar bardêkî ' rûbarûy (syâmand) î gîr-sâwatawa u shîn u gâborhyêtî u ba (syâmand) î halh dalhê ; dâd u rho-rhoyatî .

(Xaj) la kên bêrâkâuî ' la mëndâlhêwa-rhâ ' ba-rû-tanêk u sharmêwên bu ' dagalh wash bêrâkânî paydâ bûn u (xaj) daynâsînawa ; la pê-halhkutnê ' ba (syâmand) î nâbêrhêtawa dêrêzh y pëdadâ u (gâz dakâ) :⁽¹⁾

(1) Bashî (55) parkaya «Gorânî-bêzh» har wâ ba qêsa daygêrhetawa . Ayubîân .

هر هفته چند بار صبح و عصر، بعنوان دوشیدن گوسفندان و یا بیهانه نمک دادن بر سر خاک من (گورمن) راحت خواهد افتاد.

۵۴ = گلپای «گه زیزه» و «په ریزه»^(۱) بر دور و بر گورم سبز خواهد شد و یاسمن های کوهی در کنارم خواهند روئید.

دسته دسته دختران رعنا و سیاه چشم گردن چون مرمر و پستان چون دستمبو؛ دختران جوانی که غزالان رمیده وحشی هستند بر سر خاک من (دور گورم) خواهند ایستاد و از تو خواهند پرسید که قبر «سیاهمند» کدام است.

بیا و یک پایت را بر سر خاک، (بالای سرم) بگذار
ترا بخدا سوگند میدهم که همه یکدور بدور مزار من برقصید! (باور کنید که من در آن هنگام) بیاد مرگ خود نخواهم افتاد.

(آنگاه تو بهمه) بگو قبر «سیاهمند» خانه خراب من این است!
۵۵ = «سیاهمند» پس از خواندن این ترانه ها در حالیکه بشاخه های درختان کوهی آویزان بود، دستی به قبضه خنجر خود داشت و بدست دیگر چله که انش را بسینه مجروحش میفشرد.

آهسته آهسته مینالید و رفته رفته خاموش و بیحال میشد. از آن طرف برادران «خج» که در تعقیب آن دو بودند از دور صدای ایشان را شناخته و در پی صدا آمدند.
و هر دو را پیدا کردند و چون با ایشان نزدیک شدند، دیدند که «سیاهمند» از کوه پرت شده و بشاخه های نوک تیز درختان آویخته است. «خج» نیز در برتگاه سختی در کمر کوه بر تخته سنگی رو بروی «سیاهمند» نشسته و شیون و زاری میکند و به آهنگی حزین با ترانه های شور انگیز فضایل «سیاهمند» را بر شمرده و در عشق او ترانه میخواند و از فراقش ناله و زاری میکند (ای خدا یا بدادم برس)، وای «سیاهمند» رفت، رفت...

«خج» از کودکی در نزد برادرانش خجل و کمرو بار آمده بود و با این وصف گرچه برادرانش سر رسیدند و او ایشان را شناخت دست از آهنگها و ترانه خواندن در مدح «سیاهمند» و زاری بخاطر او بر نداشت و بفریاد ادامه داد. (۴)

(۱) به دیره: گلی که در مزارع فراوان است، نشانه برکت. گل بهشتی، گل بریزه هم میگویند

(۲) بند ۵۵ نشر است و نظم نیست و آواز خوان به آهنگ سخن گفتن ادا میکند.

56 - la bxom ; xolh-wa-sarê ' köên la barê ' bâbân-w-êrânê ' magîn ba sarî xom dâdam ba dêlh-mandî .

La bxom bêrîwa dakam nêw galî Zurarî ' Sorân u Lur u Rawandî .

Paymân bê ba paymânî da meroyan ' pasmamê (syâ-mand) a qâramânê ; ka (xaj) ' la rhaclhay Kêrmânj-atê bê' dâykî nay dorhândêbê ' pash to sar-wa-kas nahênêtawa bôn bandê .

Hay dâd cêlôn nakam dakam ba xwâ gelayê xom la das (kên) xudê .

Bâ mâlha-bâbêm ba bê (xaj) u (syâmand)î bœcnawa k-ôestânakay da Sâmrand-ê .

57 - (Xaj) « peshwêkî da-xwâtawa u disân » gâz dakâ :

Hâwâra' rhorhoya ! hâwâra' rhorhoya ! la mênî âwârê .
(Syâmand) a yâ xwâ köer bêm dânişêm ba kœzî u hazhârî .

La bxom bêrîwa dakam nêw hozî Kêrmânj-atê' Zurârî .

Jâ pâsh to cêm lê dê bêjga la rangî hajârî ?

Nahâtîya danâ buk u zâwâ-y wâ câra-rhash nabwo la sar tâ ba pêy Kurdawârî .

58 - (Xaj) « peshwkî da-xwâtawa disân » gâz dakâ :

(Syâmand) a sarî Sypân-ê' la mên ba dâra u har ba dâra sêlhoka .

Dâ xwâ kê cawî pê-halh-ê-nâwîn dayhangâwtîn nay-dawîst xosh bœbîn aw zâwâ u buka .

59 - (Syâmand) a sarî Sypân-ê ba dâra u har ba dâra pêr la dâra .

La mên dyâra awâ swâr u pîyâda dên ba hazhmâra .

(Syâmand) a gyân cê yaka cê sata cê hazâra .

۵۶ - «خج» بانگ بر می آورد: وای بر من خاک بر سر سیاهپوش خانمان
بر باد رفته که با دل شکسته (و جام محزون) چاره ای جز بر سر زدن خود ندارم.
(من زندگی میان) ایلات «زورار» و «سوران» و «لور» و «روندی»
را بر خود حرام میکنم (و سر بکوه و بیابان میگذارم).
من، ای «سیامند»، ای پسر عموی قهرمانم، عهد و پیمان مردانه با تو می بندم
که اگر از دودمان اصیل «گرهانج» باشم، واگر مادرم مرا از نطفه حرام بوجود
نیاورده باشد، پس از تو سر بکنم و محبت و همسری هیچکس نیندازم.
ای داد! ای امان! من چگونه شکوه و شکایت نکنم، بخدا گله میکنم و گله
از خدای خود میکنم.

بگذار تا خانه پدرم، بی «خج» و بی «سیامند» بکوهستانهای «سامرند» (۱)
بروند (و باز گردند).

۵۷ - «خج» نفسی تازه میکند و باز فریاد بر می آورد:
فریاد و فغان، فریاد و فغان من آواره بلند است،
آه ای «سیامند» خدا کند کور شوم و بدلت و خواری در گوشه ای بنشینم.
من زندگی در میان ایلات «گرهانج» و «زورار» را بر خود حرام میکنم،
آخر پس از تو بر من چه خواهد گذشت؟ آیا جز ذلت و بد بختی سر نوشتی خواهم
داشت؟

(این) از بخت بد ماست و گر نه در سراسر خاک کردستان عروس و دامادی

بسیه بختی ما نبوده اند.

۵۸ - «خج» باز نفسی تازه میکند و بانگ میزند (و فریاد بر میدارد) که:
ای «سیامند»، بالای کوههای «سپیان» (را می بینم و در نظر من سراسر پوشیده)
و پر از درختان «سلوک» است.

خدا میداند که چه کسی، چشم شور بماغشوده و بماغ چشم (زخم) زد و نخواست
که من و تو (این) عروس و داماد بخوشی زندگی کنیم.

۵۹ - آه، ای «سیامند» سر کوه «سپیان» خیلی پر دار و درخت است.

من عده زیادی سواره و پیاده می بینم که بسوی ما می آیند.

ای «سیامند» جان و (دل) ، این گروه چه یک باشد و چه صد و چه هزار
(۱) در نسخه های کاکه خزه و کاک جهانگیر و آقای صالح ابوبیان «سهند» آمده است. ع ابوبیان

Hîcî nahâtwa dardî (xaj) u (syâmand)î pêkawa bøkâ câra .

Jâ mênîsh ba tanê ; bøkawmawa dastî awhâna cə ! nahaz u nâ-ba-kâra !

60 - Awa brâm hâtwa yaka ' sar-tâ pêy kîna u caka .

Brâm ' hâtwên dûna . xanjaryân dasuna .

La bo gertênî mên hâtuna .

Brâm ' hatun sêna . hamû shəmshîr pêna .

Bo gyânî mên ' dêna .

Brâm hâtun ' cwârên . tawâw ' lêm dâxdârên .

La gertênî mên ' hârên .

Brâm ' hâtun pênjên . gəshtî ' lêm dēlh-rhanj-ên .

Damkan ' anjên anjên .

Brâm shashyân swârên . zor tûrha u ba damârên wak bahârûy ' dam hârhên .

Brâm hâtun ba hawta . Rəmbîyân ' la dâr « Kawta » .

Cəbkam baxtâ ma kawta . Kâr hamu ba halhkawta .

Hazlda brâm dêna . Dagalh Hozî Dêna .

Tîr u Kawân pêna . Kârəm marg u Xöêna .

61 - jâ ba xwâ ! awânay dên ' cə homîr u Gəzîrên .
cə kumêl u rāspêrên .

Cə mē-galên ' cə nêrên lêm xoshên yâ zəöêrên .

Nätwânên (syâmand) a gyân ' tâ pəshwêkəm , mâtê la tom bəbwêrên .

62 - Köestânî u xəzm u kasânî la (xaj)ê nîzîk dabnawa balhâm (xaj) la bəstwêkî saxt u hastama u ba bardêkêwa gîrsâwatawa ' âwrî da-dêlhî bar bo kulhî bo (syâmand)î hastâwa .

هیچیک نیامده اند که درد دل « خج » و « سیاهند » را با هم چاره کنند .
و اگر منهم تنها بدست ایشان گرفتار شوم چقدر زشت و ناهنجار خواهد بود .
۶۰ - اینک یکی از برادران من آمده است - سر تا پا مسلح است و از چهره اش
خشم و کین میبارد .

اینک دو تن از برادرانم آمده اند - هر دو خنجرهای خود را تیز میکنند - و
آمده اند تا مرا دستگیر کنند .
اینک سه تن از برادرانم آمده اند ، همه با خود شمشیر دارند ، و می آیند که
بجان من بیچاره بیفتند .

اینک چهارتن از برادران من آمده اند - همه از دست من عصبی و خشمگین اند
و همچون دیوانگان در پی دستگیری منند .
اینک پنج تن از برادران من آمده اند - همه از من مکدر و رنجیده خاطر اند
و میخواهند مرا پاره پاره کنند .

اینک شش تن از برادران من که بر اسب سوارند (آمده اند) - همه بسیار خشمگین
و سر سنگین اند و میخواهند ، مثل گندم آسیا مرا خورد کنند .
اینک هفت تن از برادرانم آمده اند - چکنم که بخت من (افتاده و) و چنین
پیش آورده است زیرا کار جهان همه پیش آمد و اتفاق است .

اینک هیجده تن از برادرانم می آیند - همه همراه اهل ده هستند - همه تیر و کمان
همراه خود دارند و (سرنوشت و) کار من مرگ و خون خواهد بود .

۶۱ - لیکن بخدا سوگند آنان که می آیند چه شاه باشند و چه وزیر چه جاسوس و
خبرچین باشند چه پیغمبر و سفیر چه زن باشند و چه مرد ، چه با من بر سر مهر و صفا
باشند و چه بر سر کین و عناد .

ای « سیاهند » جان و دلم ، تا نفسی در من باقی است ایشان نخواهند توانست
که مرا از تو جدا کنند .

۶۲ - کوه نشینان و اقوام و خویشان « خج » نزدیک میشوند ، لیکن « خج »
همچنان بر پرتگاهی سخت و خطرناک و بر سر تخته سنگی جاگرفته و آتش غم و
اندوه در دلش افروخته و (از حسرت « سیاهند » آرام نمیگیرد) .

Ka köstânêkân dagalh bërâkânî lêy zor nîzîk dabnawa ,
(xaj)ba sarî xoy dâ-dadâ , daykâta shîn u rhorho baw danga
xosh u âgêrînay têy halh da kâtê; hamu xalhkakay , wêshêk
dakâ (mât dakât) , u la jêy xoyân , rhâdagrê , baw jûray (xaj)
gâz dakât :⁽¹⁾

63 - Da blê göew la mên bê ; galî da hozê , galî da
xushkân , galî da brâdarân , galî da (Kêrmânj-atê) , galî sar-
awêlhê .

Amên u (syâmand) , canmân dêlh ba yakdî xosh bu ,
waku awê juta Kawî cîyâya , Sona u Boray rubârî ka dax-
ûlênawa ha-rawêlhê .

Shâyên ba xon bu la dêyânî nâwcay , la harîmî , la new
kur-gal u kîzhânî da Hawâr u xêlhê .

Candmân ârazûy da-shîrên-shîrên da-kêrdawa . awân shaw
u rhozhânay la jê-zhwân-ân ka damân gorhêwa dasroka u
hangustêlê .

64 - (Syâmand) a ; canda shox u shang buy , hacî câk
bû kurta bâlhâ , kalha-pîyâwê , rêt da-washâwa , tâzhî u tulhân ,
(rhaway da tâjî u xalhdîyân) caqlha-samâ-yân la pêsh da-
kêrdêwa , kâtî êwârân ka dagarhâyawa la rhawê-rha , ba swârî
da kêhelê .

65 - Jâ blê pâsh (syâmand) î lâwî da gurj u golhî pêr
bîr , u zhîrî wak âsêmanê .

Parêz u bawêrî la göên barza kewî da-zozânê .

Dêlhî daryâya , lapî can barhalhâya , la baxshânê .

Ba xudây cê shâ u cê mazn-î nadagayshtawa , zîpk u
shânî , awê shorh-a jêhelê .

(1) Bandî (62) parkaya , halhbast u cêrika nya ; «Gorânî-bêzh» ba qêsa daygêrhêtawa . A .

کوه نشینان با برادران « خج » باو نزدیک تر میشوند . « خج » بر سر خود میکوبد و بنای شیون و زاری میگذازد، و به آن صوت گرم و دلنشین و آتشین خود ترانه میخواند، و آنهمه مردم را از حیرت و تعجب سر جا خشک میکند و مات و مبهوت نگاه میدارد. (۱)

باری « خج » باز اینگونه فریاد بر می آورد :

۶۳ - بگوئید گوش بمن فرادهند ؛ ای کوه نشینان، (ای مردم ده نشین)، ای دسته‌های

خواهران و برادران ، ای « گرهانج » ها و ای گروه آزادگان

من و « سیاهند » همچون دو کبک کوهساران روزگاری، چقدر دل بهم خوش داشتیم ، شمعپون در مرغابی نر و ماده رود خانه که با هم آزاد و سرخوش میگردند ، با هم شاد و خرم بودیم ؛ در ولایت در دهات ، میان دختران و پسران ایلات و چادر نشین بخود می بالیدیم و (بخود افتخار میکردیم) .

چقدر آرزوهای خوش و شیرین (در دل می پروراندیم و) داشتیم ؛ در آن شب و روزهایی که یکدیگر را در میعاد گاهها میدیدیم ، دستمالها و انگشترهای خود را با هم عوض میکردیم .

۶۴ - آه ای « سیاهند » تو چقدر شوخ و نیک اندام بودی ، خویبها همه بتو جوان کوتاه قامت شیر مرد برازنده بود .

هنگام عصر که سوار بر اسب، از شکار برگشتی، تازیها و توله سگهای شکاری (غلدی‌ها) در جلو پای اسبت رقص کنان بازی میکردند ، تا چه اندازه بتومی آمد البته (الحق شایسته هر مقام بزرگی بودی .)

۶۵ - آخر ، پس از « سیاهند » ؛ آن جوان چست و چالاک . آن جوان خردمند با آن فکر و طبع سرشار و بلند (آسمانی)، که استعداد و مردانگی و اراده و عزم او چون کوه بلند بود و دلی به (بزرگی) دریا داشت و دستی گشاده در کرم و سخاوت (که دیگران هرگز با او همسنگ نمیشدند) .

بخدا سوگند که هیچیک از پادشاهان و بزرگان از نظر شرافت و شخصیت بیای

آن جوان رشید نمیرسیدند ؟

Köen-la-barê xolh-wasarê ' law kâwla cəyânay ' xoy bocî bêlhê.

Awa mənîsh xo fərhe dadam (syāmand)a gyân ba d-
ût-dâ dēmawa tâ zher parhay da-kêlê .

66 – (Syāmand)a gyân azîsh awa xo fərhe dadam :

Sarəm shâxa bənəm tât u goma ' ,

Hamu kas bəmka gowâzha u loma ' ,

La cəyân(dənaya)ê u rhozhî hastânawê har î-toma .

67 – Köestânêkân dazanən ' (xaj)êsh sosa u âwrî xo-
shawîstî (syāmand)î ; gərtuyatî u xoy fərhe dadâ ' wa bəstwê
halh-dagarhên tâ bî gərən ' xalhkaka ' brākânî hâwârî lê da
kan : « (xaj)ê' xo-halh-madêra' (syāmand)ət bo câ da-kayn-
awa .. » (xaj) dazânê tâza (syāmand) kârî kərâwa ' nâ-zhî ...
dîsân gâa dakât .

68 – Hay dablê ... galî da-hozî galî da-brâdar-ân galî
da-xûshkân ' kîzhânî shangî da zozânê .

Aw kəcânay câw Galâwêzh u dast u pê ba bâzna u x-
ərxâlh u pər la Gəzhnîzhən .

La jwâna margê mən u (syāmand)î yâd bəkanawa ;
makan shîne ' fərmêskân dâ (halh) mawarênəu' hawâ u zû-
xawê halh-marhezhən .

69 – Râspêr bê ' mənîsh la « Zâr-galhê » la tanîsht g-
orhî (syāmahd)a xoshawîstakam ' nâkamê-jwâna-margê ' bən-
êzhən .

Aw cîrhoka tâlh u shîrəna' basarhâtî dû jəhêlî nâkâma
bîgêrnawa bo mənâlhân bo kur u kəcânî da Kərmanj-atêy
bəbêzhən .

به « خج » بگوئید که تو ای سیاهپوش خاک بر سر شده در این جهان کهنه و خراب برای چه بمانی ؟

اینک من نیز خود را از پرتگاه بزیر می اندازم ، ای « سیاهمند » جان دلم ، من نیز بدنبال تو تا زیر سنگ مزار می آیم .

۶۶ - ای « سیاهمند » دل و جان من ، اینک من نیز خود را بزیر می اندازم (خود را پرت میکنم) . بالای سر من کوه است و زیر پایم صخرهای سنگ و گرداب است . بگذار تا همه عالم مرا سرزنش و نکوهش کنند ، من در دنیا و قیامت تنها برای تو خواهم بود .

۶۷ - کوه نشینان میدانند که آتش عشق و محبت « سیاهمند » بجان « خج » افتاده و او نیز میخواهد خود را از بالای کوه پرتاب کند .

لذا همه دامنه را میگیرند و از کوه بالا میروند تا او را بگیرند مردم و برادران « خج » همه فریاد بر می آورند و « خج » را صدا میزنند که : « ای امان ، خود را پرت مکن ، ما « سیاهمند » را برای تو معالجه و خوب خواهیم کرد ! » ولی « خج » میدانند که کار « سیاهمند » از کار گذشته است و دیگر زنده نمی ماند فریاد برمی آورد و بانگ میزند که : (۱)

۶۸ - هان بگوئید ای مردم (ده نشینان) ، ای برادران ، ای خواهران ، ایدختران طناز و زیبای (بیلاق نشین) ، ای دختران ملوسی که چشمانی بزیبائی ستاره زهره دارید و النگو و خلخال بدست و پای خود کرده اید . از جوانمرگی من و « سیاهمند » یاد کنید و گریه و زاری نکنید و اشک از دیدگان مبارید .

۶۹ - وصیت من این است که مرا نیز در محل زار - گهل (۲) در جوار قبر « سیاهمند » محبوب . ناکام و جوانمرگ بخاک بسپارید .

این داستان تلخ و شیرین ، سرگذشت دو جوان ناکام است و شما آن را برای کودکان و پسران و دختران « کرمانج » حکایت کنید .

(۱) بند (۶۷) نشر است و شعر نیست و خواننده آن را به آهنگ سخن گفتن نقل میکند

(۲) چنانکه یادآور شدیم طبق وصیتشان این عاشق و معشوق را در « کيله سییان - زارگهل » بخاک سپردند و مزار « خج و سیاهمند » ناکام ، امروز هم ، زیارتگاه دختران آزاده کرمانج و جوانان دلاور کرد است . ایوبیان

Aw dâ y u bâbânay' kəcyân bê-dəlh dakan' ba zorî ba-mêrdyân dadan' tâlhî aw hînga(rhaw-rhawa)nâ-la-bâr-ay bəcêzhən .

Aw kəcânay rû da kana gorhî dəlh-dêrê' pēgay ark u am-agî xoshawîstêkî pākəzhî u ahwâlâna ' dâ-bərhêzhən .

Da blên' xoshtər bəzhîtawa u rāwastāw bē dābî barîzî xw-az-bênî u kəc-ba-mêr-dâni Kərmānj-atê ba dəlhî kurh u kəcâ-na (shöênî dâ y u bâbâna) galê-galê hêzhâ u lamêzhən .

70 – Dîsân(xaj) gâz dakâ : jâ zhîyân bo cîya? gîyân bo cîya ?!

Con belhên awatânê mawa ! (xaj) î (syâmand)îya .

Ba-xudây xudây pākî' ba yazdânî rhunākî .

Sôend' ba jwânî u cākî; ba (to) rholhay âw u xākî .

Ba xoshawîstî u jwânê' ba marg u ba zhyânê

Ba rhozhî asēmânê ' ba âwa rhunkay kânê

Ba pîrî Kāmərhanî ' Lawo har tom xudânî

Ba Cākî Kaskawânê ' ba sûra ganəm u nânê

La mernî yâ la mânî, bezânî yâ nazânî'

Ba rhâsti u rhawâni ; (syâmand) gyâni gyânî .

Lâwo har tom xudânî, lawo har tom xudâni (î = i)

Tâ mawəm ba tamâtəm . Azish ba dût-dâ hâtəm .

71 – Bērâyaki dē bigâtê (xaj) ba nêwî (syâmand) i xoy-hal-da-dêrê u la hawâyawa gâz dakâ :⁽¹⁾

72 – Ta mawəm ba tamâtəm . Azish ba dût dâ hâtəm; dalêm : zhin u mērdənəm dagalh (syâmand) i shorha-swâri nabazi da (Kurdawâriya) .

« (Pâyân) »

Mahâbâd 25 Galawêzh 1334 Ayûbîân . Kərmānj .

(1) Bandî (71) parkaya ' halhbast u cərîka nya ; «Gorânî-bêzh» ba qəsa daygêrhêtawa. A .

تا پدران و مادرانی که دل دختران خود را می شکند و ایشان را بزور و برخلاف میل خود بشوهر میدهند تلخی این ماجرای اسف خیز و درد ناک را بچشند. تا دخترانیکه رو بمیدان عشق و محبت می آورند پایه مهر و وفا و عشق و محبت پاک و بی آلاش بریزند . همه بگوئید زنده و استوار باد رسم و آئین «گره‌انجی»؛ در مورد خواستگاری و بشوهر دادن دختران که بدلخواه و رضای پسران و دختران است و این رسمی است بسیار کهن و ارجمند و پسندیده (که از نیاکان برای ما بیادگار مانده است)

۷۰ - باز « خج » بانگ بر می آورد که : اکنون دیگر زندگی بچکار می آید و جان چه سودی دارد ؟

چطور بگویند این که مانده است همان « خج » « سیاهند » است .
 سوگند بخدای پاکی ، سوگند به یزدان روشنائی
 سوگند بجوانی و به نیکی ، سوگند (بتو) که فرزند آب و خاکی
 سوگند بعشق و جوانی ، سوگند بمرگ و زندگانی
 سوگند بخورشید آسمان ، سوگند به آب زلال چشمه ساران
 سوگند به پیر کامرانی ، ای جوان جز تو مرا خدائی نیست
 سوگند به چاک^(۱) کسکوان ، سوگند بگندم سرخ و سوگند بنان
 که در مرگ و زندگانی ، چه تو بدانی و چه ندانی
 بدرستی و براستی ، ای « سیاهند » جان جانم
 جز تو ای جوان مرا خدائی نیست ، جز تو ای جوان مرا خدائی نیست
 من تا زنده ام بامید و آرزوی تو ام ، اینک من نیز بدنبال تو آمدم .

۷۱ - یکی از برادران « خج » نزدیکتر میشود که او را بگیرد ولی « خج » بنام « سیاهند » خود را از پرتگاه بزیر می اندازد و در هنگامیکه در هوا فرود می آید فریاد بر می آورد که : (۲)

۷۲ - من تا زنده ام بامید و آرزوی تو ام ، و اینک من نیز بدنبال تو آمدم
 میگویم : زندگی و مرگ من با « سیاهند » چابک سوار شکست ناپذیر کردستان است و بس (۳)

پایان

(۱) چاک : زیارتگاه ، امامزاده - م ق (ازالتفات و تذکار دانشمند محترم آقای محمد قاضی سپاسگزار و امیدوارم که رعایت نظر ایشان تامین شده باشد) . (۲) بند (۷۱) باز تکرار است . (۳) رجوع کنید « فرهنگ کردی » کرمانج فصل ۴ بخش متون کردی . ایوبیان

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۱۲	سبک شناس	سبک شناسی بهار
۱	۱۶	وهجا	وهبی
۲	۱۷	تشخیص	تشخیص
۵	۱۳	نفرشان	نفر اشعارشان
۷	۱۰	۲- چریکه	چریکه کردی
۱۰	۳	بیان	بیان
۱۹	۱۵	cel	cel
۲۰	۴	jwan	jwân
۲۰	۷	tnrtî	turtî
۲۰	۱۰	balhâ	bâlhâ
۲۰	۱۴	delhî	dêlhî
۲۰	۱۸	pyawekî	pyâwekî
۲۰	۱۹	day	dây
۲۰	۲۶	teyau	têyân
۲۰	۲۸	avare	avare,
۲۱	۲۲	کشاری	کشاورزی
۲۲	۱۲	da	dâ
۲۲	۱۳	dahanga	dahangâ
۲۲	۱۸	-da	-dâ
۲۴	۲۶	lêkutêk	têk u lêk
۲۴	۲۷	بجای ە ها	ê
۲۶	۲	syəna-	shəna-
۳۶	۴	dûanyalî	dûânyatî
۳۶	۲۳	babem	bâbəm
۴۰	۴	lawâ	lâwa
۴۰	۲۴	garha	garhâ
۴۴	۱۱	na[h-	mâl[h-
۴۵	۲	دادن	دادن بآنها،

ص ۴۵ سطر ۲۶ بجای بریزه بریزه
 دقت : (-) علامت وصل. ă و â = i و h = (ە) و (ح)

از مؤلف و مترجم فارسی خج و سیامند

- ۱ - دائرة المعارف کردی
- ۲ - رسالات و مقالاتی در باره فلسفه تاریخ ، مسئله ملیت ، مقصود از تعلیم و تربیت چیست ، هدف هنر ، میرنوروزی و مطالعه جغرافیائی دریاچه زیر زمینی « کون کوتر » و غار « کون مالان » سهولان مهاباد .
- ۳ - فولکلور Folklore مکریان - مجموعه (ضرب المثل ، لغز ، گورانی ، بازی ، معتقدات عادات و رسوم برگزاری اعیاد ، عروسی و عزا داری و...)
- ۴ - لاس و که ژال
- ۵ - مجموعه داستان

ترجمه فرانسه ((خج)) و ((سیامند))

آقای محمد ریانی مطالعه و ترجمه چریکه «خج» و «سیامند» را
بزبان فرانسه برای پایان نامه تحصیلی ، براهنمایی **Professeur Huart**
استاد دانشکده ادبیات تبریز انتخاب کرده اند و در نظر دارند آنرا طبع
و منتشر کنند ، توفیق ایشانرا خواستاریم .

Étude et recherche sur la langue, la littérature Kurde

et

L'épopée

KHADJ et SYAMAND

par

O. Ayoubian

REVUE

DE LA

FACULTE DES LETTRES

DE

TABRI

Huitième année printemps 1335 (1956)